

نشریه

انجمن نجات

شماره ۸۹ فروردین - اردیبهشت سال ۹۸

A
N
J
O
M
N
E
N
E
J
A
T



نشریه انجمن نجات

شماره ۸۹

فروردین - اردیبهشت

سال ۹۸



- * دیدار نوروزی انجمن نجات استان تهران با خانواده ها - ۴۵
- * پسرمد تا آخر عمرم منتظرت هستم - ۴۸
- * پسرمد در فراق اشک چشمم خشک شد - ۵۰
- * نامه ی خانم زهرایی به فرزندش مصطفی قاعدی (اسیر در فرقه رجوی) - ۵۲
- * برادرم کمی با خودت فکر کن - ۵۷
- * فراق فرزند و آلام سیل - ۵۸
- * کار و کاریابی، ترفند پلید فرقه ی رجوی برای کارگران - ۶۱
- * نامه اعتراضی خانواده های خوزستانی در رابطه با تعطیلی دفتر رسا درآلبانی - ۶۳
- * به این امید زنده ایم که یک روز مرتضی زنگ در را به صدا در بیاورد - ۶۵
- * دروغ گویی در ذات فرقه رجوی است - ۶۶
- * پسرمد خودت را نجات بده و با فرقه همکاری نکن - ۶۸
- * مادر در فراق فرزند چشم از جهان فرو بست - ۷۰
- * خوشحالی فرقه رجوی از تصمیم ضد ایرانی ترامپ - ۷۲
- * شریف واقفی ، قربانی ایدئولوژی انحرافی - ۷۴
- * نگرانی شدید خانواده مجید رجبی شهرستانی - ۳
- * ۳۸ سال است که فرزندانم را به گروگان گرفته اند - ۶
- * گردهمایی نوروزی اعضای نجات یافته از مجاهدین در آلبانی - ۸
- * فرقه تروریستی رجوی هرگز بهار را در ایران نخواهند دید - ۱۰
- * درخواست ملاقات خانواده حمید محمد آق آتابای از مجامع بین المللی - ۱۲
- * علی مدد، کی باز می گردد؟ - ۱۰
- * ۱۹ فروردین ، جمعه سیاه - ۱۶
- * رابطه سیل و سرنگونی - ۱۹
- * پیام مادر مهری ، ناهید و محمود سعادت - ۲۲
- * ماجرای ۱۹ فروردین سال ۹۰ - ۲۴
- * وقتی ملکه ترور برای سیل زدگان اشک تمساح می ریزد - ۲۷
- * استمداد خانواده براتعلی ریگی از مجامع بین المللی - ۳۰
- * فرزندانم مرا از این فراق نجات دهند - ۳۲
- * چشم انتظاری مادر و ادعاهای پوج سران فرقه - ۳۴
- * در واکنش به پیام اخیر مسعود رجوی - ۳۵
- * نوه ها سراغ پدر بزرگشان را می گیرند - ۳۷
- * ای دریغ از عمر رفته در حصار تشکیلاتی مجاهدین خلق - ۳۹
- * سلام بر حاج عبدالحسین عطار ، پدر بدرود یافته - ۴۲

نگرانی شدید خانواده مجید رجبی شهرستانی



انجمن نجات گیلان - ۸ فروردین ۱۳۹۸

دیدار با خانواده دردمند و چشم انتظار مجید رجبی شهرستانی در دفتر انجمن نجات گیلان

مجید رجبی شهرستانی که در آغازین دهه هشتاد برای کسب و کار و اشتغال بهتر به ترکیه سفر کرده بود، با یک کیس اغفال شونده گرفتار مافیای رجوی شد و با وعده وعید فریبنده به عراق و به اشرف مضمحل شده هدایت شد که بالغ بر پانزده سال از عمر و جوانی اش را ناخواسته در یک تشکیلات تروریستی به بطالت گذراند.

ایشان که در بدو ورود با شناخت ماهیت اصلی فرقه رجوی قصد جدایی و بازگشت به ترکیه را داشت از جانب گماشته های رجوی به شدت تحت فشار قرار گرفت و مجبور به پذیرش حضور اجباری در مناسبات فرقه ای شد ولیکن متعاقب انتقال به آلبانی در یک فرایند مخالفت با رجوی ها در پی کسب آزادی و استقلال، توانست در نیمه سال ۱۳۹۵ به طور کامل از قید و بند مرئی و نامرئی اسارت از چنگال رجوی ها رهایی یافته و به دنیای آزاد بازگردد.

جدایی مجید رجبی شهرستانی از تشکیلات سیاه رجوی

آقای ناصر رجبی از برادران عضو رهایی یافته از تشکیلات مخوف رجوی در دیدار روز گذشته با مسئول انجمن گفتند: "برادرم دو سال و اندی است که با تقلا و تلاش فراوان قصد خروج از آلبانی به یکی از کشورهای اروپایی را دارد که متأسفانه با کارشکنی کمیساریای عالی پناهندگان به واسطه بهره مندی از خشم و کین رجویها علیه جداشده ها، سختی های زیادی را متحمل شد طوری که از یک ماه پیش تر با نیت جلب حمایت انسانی و بشردوستانه کمیساریا و وجدان های بیدار بشری به اعتصاب غذای خشک متوسل شد که متأسفانه شرایط روحی و جسمی خطرناکی را به جان خرید."

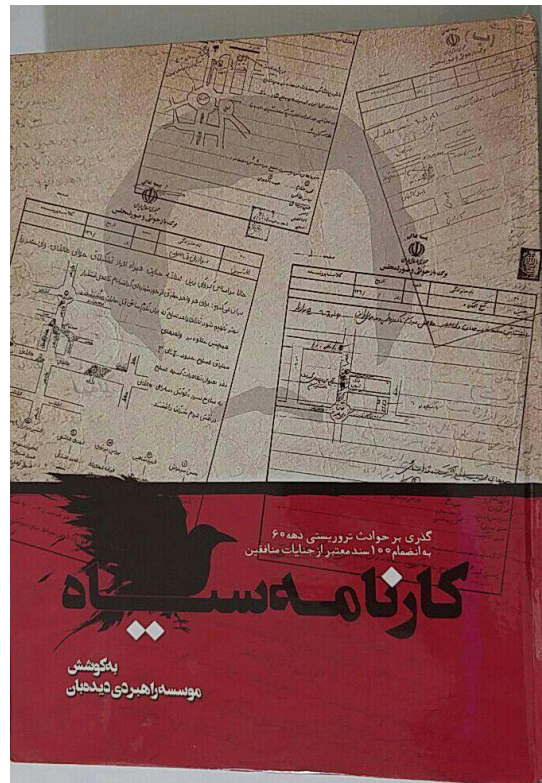


آقای رجبی در ادامه افزودند: "من و سایر اعضای خانواده ام به شدت نگران وضعیت بسیار بد و نامطلوب جسمی و روحی برادرم هستیم و همین جا از شما و دولت ایران برای نجات جان برادر نازنینم استمداد می طلبیم."

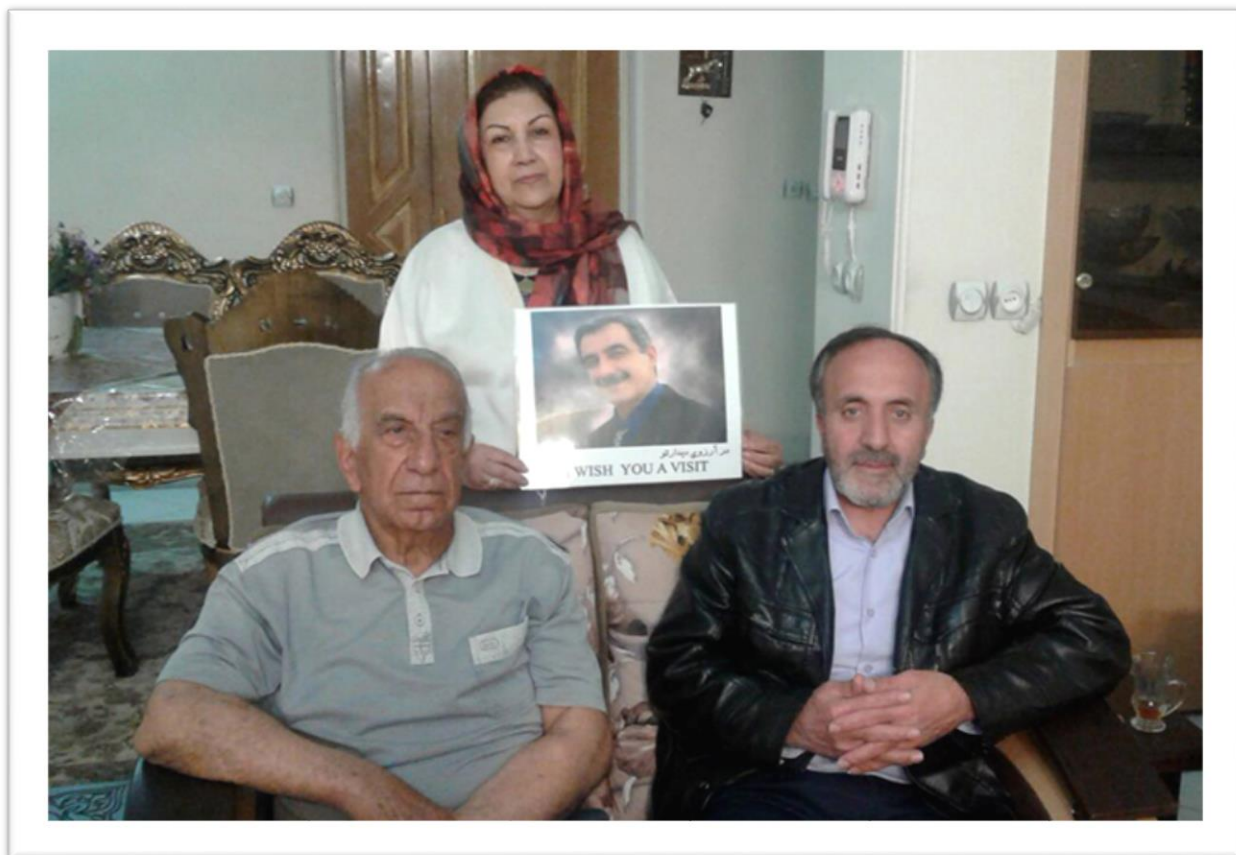
آقای پوراحمد ضمن ابراز همدردی با این خانواده شالیکار رنج‌دیده از ظلم و جور رجوی ها و با درود فراوان به اقدام جسورانه مجید رجبی شهرستانی از برای دستیابی به حق و حقوق مندرج در منشور سازمان ملل، به خانواده چشم انتظار رجبی قول مساعد دادند که از هیچ کوشش انسان دوستانه ای دریغ نورزند.

آقای رجبی با تقدیر و تشکر از آقای پوراحمد و سایر اعضای انجمن نجات اظهار داشتند: "در این دنیای نامردمی ها انگار همه چیز خریدنی شده است! همه چیز به منافع فردی و مطامع جاه طلبانه گره خورده است! انگار از وجدان بیدار بشری و فریادرس خبری نیست! رجوی ها هم با پول آلوده به خون صدام معدوم و اهدایی دلار و دینار آل سعود و صهیونیسم و فشار مضاعف و تروریسم اقتصادی ترامپ علیه مردمان کشورم دچار توهم احمقانه شده اند که مثلاً روزی به کشور بازگردند و قتل و کشتار پیشه کنند، زهی خیال باطل.

آخر کسی که به اعضای سابق خودش رحم نمی کند چگونه می تواند در فکر آرامش و آسایش یک ملت باشد؟! ما هم امیدمان به خدا و بعد هم به شماست که به داد برادر رنجور اعتصابی من برسید تا دیگر بار آزادی را تجربه کند و به آغوش پر مهر خانواده بازگردد که تمام عیار و با جان و دل پذیرایش هستیم."



۳۸ سال است که فرزندان را به گروگان گرفته اند.



انجمن نجات اصفهان - ۱۰ فروردین ۱۳۹۸

طی دیداری که با خانواده **آقای محمدعلی ساسانی** داشتم و پای صحبت آن ها نشستم از غم دوری فرزندان گفتند.

خانم ساسانی؛ مادر محمدعلی گفتند: الان درست ۳۸ سال است که فرزندان را فرقه رجوی به گروگان گرفته و حتی اجازه نمی دهد یک تماس با ما بگیرد و ما را از نگرانی در بیاورد.

واقعاً این چه فرقه ای است که به اسم اسلام و آزادی خواهی و انقلابی گری فرزندانمان را در چنگال خودش نگه داشته و به کوچک ترین قانون های بین المللی پای بند نیست.

در تمام دنیا زندانیان اسیر از یک حق و حقوقی برخوردار هستند ولی فرقه رجوی به هیچ کدام از این قوانین پایبند نیست.

من و همسر علی رغم تمام مشکلات امنیتی، ایمنی، مالی و مریضی رنج سفر را به دوش می خریدیم و بارها و بارها به عراق و پشت درب اردوگاه اشرف رفتیم ولی سران سازمان اجازه ندادند که ما چند دقیقه فرزندمان را ببینیم. ابتدا که منکر می شدند که پسرمان در اردوگاه اشرف است ولی وقتی که به آن ها می گفتیم که پسرمان در قسمت مهندسی کار می کند، تعجب می کردند که ما این اطلاعات را از کجا به دست آورده ایم.



سران سازمان با پرتاب سنگ و آهن و فحش های رکیک به پدران و مادران اوج دنائت و رذالت و پستی سازمان مدعی انقلابی بودن را به نمایش گذاشتند و ما هر بار که به یاد پسرمان می افتیم، رجوی خائن وطن فروش و مریم رجوی دلکک و عروسک دست آل سعود و ترامپ را لعن و نفرین می کنیم و امیدواریم که روزی مانند صدام ملعون به سزای جنایت هایش برسد.

انجمن نجات هم ضمن آرزوی آزادی هر چه زودتر تمامی اسیران به خصوص پسر خانواده ساسانی و تبریک سال جدید، نشریه فراق و کارت پستال آغاز سال جدید را تقدیم آن ها کرده و آرزو کردیم که امسال سال برچیده شدن طومار فرقه رجوی و رهایی تمامی اسیران در بند این فرقه و بازگشت همه آن ها به آغوش گرم خانواده باشد.

گردهمایی نوروزی اعضای نجات یافته از مجاهدین در آلبانی



سایت نجات یافتگان در آلبانی - ۱۰ فروردین ۱۳۹۸

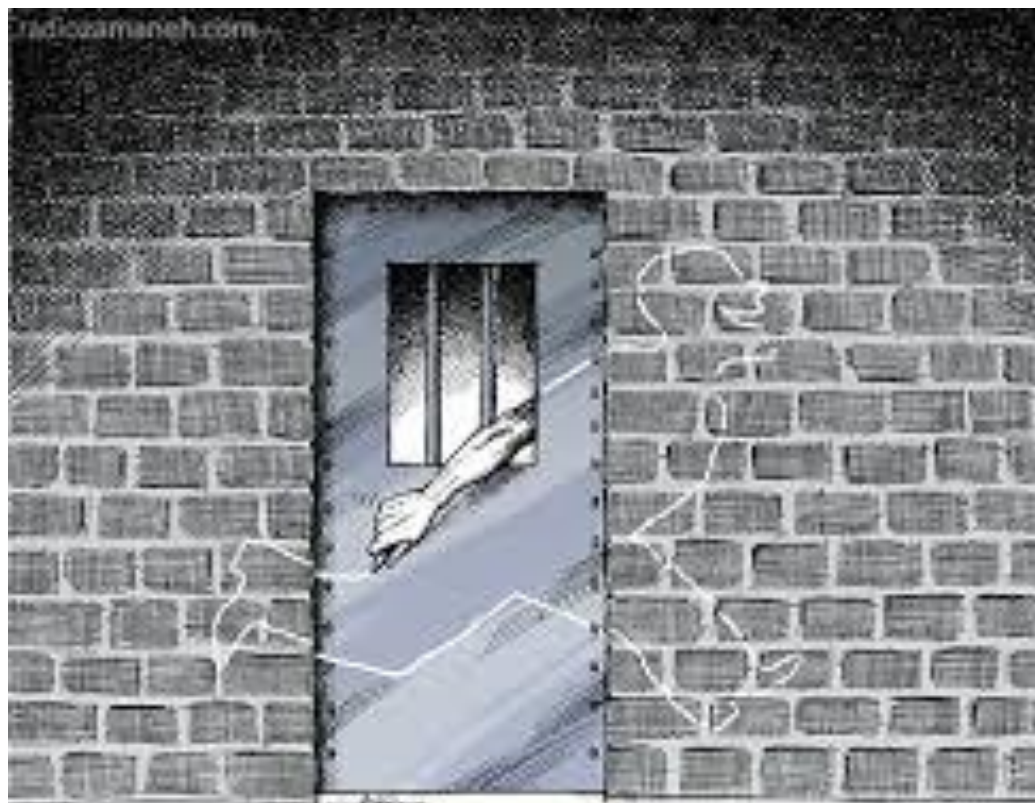
اعضای نجات یافته از مجاهدین خلق در آلبانی نوروز ۱۳۹۸ را با یکدیگر جشن گرفتند و هم صدا خواستار آزادی اسیران در اشرف ۳ در آلبانی شدند. آری نوروز ۱۳۹۸ فرا رسیده و بهار با سبزی خود پیام می دهد که زمستان خواهد رفت. نوروز ۱۳۹۸ در شرایطی فرا رسیده که بیش از ۲۰۰۰ نفر از دوستان و عزیزان ما همچنان در اشرف ۳ در آلبانی در اسارت به سر می برند.

سالی که گذشت بر اثر افشاگری های اعضای نجات یافته از مجاهدین خلق در آلبانی، فرقه رجوی بیش از پیش رسواتر شده است و این روشنگری ها باعث شده است که بارها ستاد امنیتی و تروریستی فرقه مجاهدین خلق مجبور به موضع گیری علیه اعضای جدا شده در آلبانی شود. اما علت سوز و گداز و وحشت رجوی از روشنگری های اعضای نجات یافته چیست؟ واقعیت این است که اعضای جدا شده در آلبانی که هر کدام پانزده تا سی سال سابقه تشکیلاتی در سازمان مجاهدین خلق داشته اند و طی سال ها شدیدترین شکنجه های روحی و روانی را در فرقه مجاهدین

خلق با همه وجود حس و تجربه کرده اند، بنابراین بعد از آزادی از تاریک خانه های فرقه مجاهدین خلق به مبرم ترین وظیفه انسانی و اخلاقی خود اقدام می کنند و رجوی از چنین عزم و اراده ای وحشت دارد.

رجوی ها فراموش کرده اند که دیگر نمی توانند در دنیای پیشرفته کنونی همچنان تاریک خانه فرقه را از نگاه افکار عمومی پنهان نگاه دارند، دیگر دوران فریب و نیرنگ گذشته است و آزادی سایر عزیزان دربند در زندان اشرف ۳ در سال ۱۳۹۸ در چشم انداز خواهد بود.

اعضای نجات یافته از فرقه مجاهدین خلق همچنین در گردهمایی نوروزی خود به آقای غلامعلی میرزایی به خاطر از دست دادن مادرشان که نزدیک به ۴۰ سال از دیدن او محروم بوده است، تسلیت مجدد گفتند.





سید امیر موثقی - ۱۰ فروردین

فرقه تروریستی رجوی هرگز

بهار را در ایران نخواهید دید.

زمستان تمام شد، بهار از راه رسید و روسیاهی بر چهره رجوی ماند. فرقه رجوی که هر ساله خودش را برای مرحله سین (سرنگونی) آماده می کند و با وعده وعید های پوشالی یک جنگ روانی در میان نیروهای وارفته و از پای در آمده ایدیولوژیک تشکیلاتی به راه می اندازد، امسال هم مانند سال های گذشته خوار و خفیف شد و ملت ایران خودش را برای جشن و پایکوبی در بهار ۱۳۹۸ آماده می کند و سفره ی هفت سین خود را بهتر از سال های قبل مهیا کرده است. به راستی شعار های پوشالی ترامپ، نتانیا هو، ولیعهد عربستان و رجوی خائن و یکان ها و دسته ها و واحد ها و تیم های شورشی در داخل و خارج از کشور چه شد؟ چرا و به چه دلیل فرقه رجوی خودش را هر ساله قبل از رسیدن بهار آماده می کند تا مرحله نهایی سرنگونی را پشت سر بگذارد و مریم قجر را به پایتخت شیر و خورشید ببرد؟

آری من از گذشته خود می گویم در فرقه تروریستی رجوی از فروردین ۱۳۶۷ تا فروردین ۱۳۹۸، دقیقاً ۳۰ سال تمام و وارد سی و یکمین سال می شوم که در باتلاق رجوی بوده ام و من هنوز نتوانستم این فرقه تروریستی و ضد بشری را فراموش کنم و هنوز دارم با دردها و شکنجه ها و روسیاهی هایی که از این فرقه با خود یدک می کشم دست و پنجه نرم می کنم.

باگذشت ۳۰ سال خیانت و مزدوری هنوز فرقه تروریستی رجوی با آب و تاب فراوان خودش را پرچم دار مقاومت مردمی می داند و برای ملت ایران سنگ به سینه می کوبد هر روز که می گذرد ابعاد جنایت ها و مزدوری رجوی بیشتر و بیشتر می شود و برای همگان و اول و آخر برای آن هایی که اسیر این فرقه هستند بیشتر و بیشتر دستشان رو می شود.

در سه سال گذشته با روی کار آمدن ترامپ رئیس جمهور جدید در آمریکا از حزب جمهوری خواه، فرقه رجوی چنان خوش رقصی می کرد و چنان خودش را برای سرنگونی آماده می کرد و چنان از تحریم های همه جانبه علیه ملت ایران دفاع و پشتیبانی می کرد که واقعاً هر انسان آزاده ای را برافروخته می کرد که این ها دیگر چه موجودات عجیب و غریب و پستی هستند که دم از انسان و انسانیت می زنند؟

من به عنوان یک فرد جدانشده از این فرقه با گذشت سی سال هنوز خودم را اسیر این فرقه جهل و جنایت می دانم و هنوز نتوانسته ام گذشته ی خود را فراموش کنم. حال فرقه رجوی در سیمای خود به کرات به تفسیر گذشته ی این فرقه تروریستی و جنایت کار و مزدور می پردازد و فکر می کند که با جلب حمایت های پوشالی و پولکی که از وزرای از کارافتاده آمریکا و فرانسه و انگلستان و غیره جمع آوری می کند می تواند حمایت های مردمی را هم از داخل و خارج از ایران به دست بیاورد.

تا آنجایی که من خبر دارم از داخل ایران هیچ فردی، هیچ گروهی و هیچ حزبی سخن از این جانیان بر زبان نیاورده و نخواهد آورد و در خارج از کشور هم به جز تعداد انگشت شماری از مزدوران و مواجب بگیران و نفله های سیاسی هیچ کس از این فرقه پشتیبانی نکرده و نخواهد کرد و این را به خوبی می توان از گردهمایی های پوشالی این فرقه در گوشه و کنار هر کشوری به خوبی دید و توصیف کرد.



اما نکته آخر این که باید به فرقه تروریستی رجوی بگویم که هرگز فرارسیدن بهاران را با چشم های شوم و بدخیم خود در ایران نخواهید دید و باید فکر چاره کنید چرا که در درون مناسبات مخوف در کمپ های آلبانی آتش فشان سرنگونی فرقه در حال راه افتادن است و هر روز بیشتر از روز گذشته تعداد بیشتری خواهان جدانشدن و فاصله گرفتن و رسیدن به آزادی های فردی خود هستند.

من به عنوان یک جدانشده، سرنگونی محتوم فرقه رجوی را تا بی نهایت باید که با چشمانم بینم و آن روزی را که رجوی همچون صدام حسین اربابش طناب دار بر گردنش بیافتد را به خوبی در چشم انداز می بینم، امروز طناب دار ایدئولوژیک تشکیلاتی بر گردنش افتاده و به زودی طناب دار فیزیکی را هم ما جداشدگان بر گردنش خواهیم انداخت.

فرارسیدن بهار و فرا رسیدن نوروز ۱۳۹۸ را پیشاپیش به ملت ایران و به تک تک کسانی که از این فرقه جداشدند و یا خواهان جدایی هستند را تبریک می گویم.

درخواست ملاقات خانواده حمید محمد آق آتابای از مجامع بین المللی

انجمن نجات گلستان - ۱۸ فروردین ۱۳۹۸

در راستای دید و بازدید از خانواده های انجمن نجات برای تبریک سال نو، به ملاقات خانواده حمیدمحمد آق آتابای در گنبدکاووس رفتیم و با استقبال گرم آن ها رو به رو شدیم.

مادر حمیدمحمد آتابای که از نظر جسمی در شرایط سختی به سر می برد و بیماری های مختلفی از جمله دیابت بالا و بیماری قلبی و اعصاب و فشار را نیز دارا می باشد ولی با این حال سرسختانه به دنبال ملاقات با پسرش حمیدمحمد که در چنگال



فرقه رجوی گرفتار می باشد هست و بدین منظور در چندین نوبت با مجامع بین المللی مکاتبه انجام داده اند که متأسفانه تاکنون موفق نشدند جوابی دریافت نمایند.

وی از وضعیت پسرش سؤال می کند و این که آیا او سلامتی دارد یا خیر؟ او که خود آرشویی از تمامی بیماری ها می باشد آلام خود را فراموش نموده است.

در پاسخ وی می گوئیم که حالش خوب می باشد و اکنون در آلبانی به سر می برد ولی متأسفانه در آنجا نیز گرفتار سران ضد خانواده فرقه رجوی می باشد که او آهی می کشد و با زبان شیرین محلی خودشان که ترکمنی می باشد ادامه می دهد که پس چرا با خانواده اش هیچ تماسی ندارد. به او می گوئیم که متأسفانه سران سازمان ضد بشری مجاهدین کمترین حقوق اولیه انسانی که ارتباط با خانواده می باشد را از آن ها سلب نموده و به آن ها اجازه نمی دهد با خانواده های واقعی خودشان ارتباطی داشته باشند و به همین خاطر حمیدمحمد نیز که تحت فشارهای روانی بسیار بالایی قرار دارد نمی تواند با شما تماس بگیرد و این محرزترین نشانه هایی از پامال نمودن حقوق اولیه انسان ها در سازمان ضد بشری مجاهدین می باشد که متأسفانه توسط اربابان جنگ طلب آن ها نیز مورد تأیید و حمایت می باشد.

در این دیدار دوستانه که بیشتر خانواده حمیدمحمد آتابای نیز حضور داشتند و در مورد وضعیت جسمانی و روحی او نگران بودند، از مجامع بین المللی و به خصوص کمیاریای پناهندگی درخواست رسیدگی به اوضاع او را داشتند و همچنین درخواست ملاقات حتی به مدت یک ساعت با وی را مطرح می نمودند. من در پاسخ آن ها گفتم که انجمن نجات تمام تلاش خود را انجام می دهد تا بتواند چشمان بسته و گوش های ناشنوای مجامع بین المللی را نسبت به وضعیت غیرانسانی عناصر فرقه رجوی در آلبانی جلب نماید و حتی در این زمینه افشاگری های مهمی در سطح بین المللی توسط افراد نجات یافته از این فرقه شوم انجام داده که نتایج خوبی نیز در پی داشت.

متأسفانه امپریالیسم از این گروه تروریستی به خاطر منافع خودش حمایت می نماید و در بسیاری از مسیرها سنگ اندازی می کند که در واقع آشکارا از یک فاجعه انسانی در سازمان مجاهدین حمایت می کند که نتایج اسفباری برای عناصر فرتوت شده آن ها دارد که نمونه های آن را زیاد می بینیم که افراد در این فرقه ضد انسانی به بیماری های حاد گرفتار می باشند.



خانواده حمیدمحمد آتابای و به خصوص مادر مهربانش از وضعیت به وجود آمده در فرقه رجوی که باعث دوری فرزندش به مدت ۳۰ سال شده بود خیلی ناراحت بود و می گفت خدا خودش به ما کمک کند و حداقل می توانستم با پسر حمیدمحمد جان قبل از مرگم دو کلمه حرف بزنم و صدای او را بشنوم و مانند پدر مرحومش که در انتظار



دیدار فرزندش با چشمان باز از این دنیا رفت من هم به آن روز گرفتار نشوم و با پسر ملاقات و یا تماسی داشته باشم.

به مادر حمید محمد آق آتابای قول دادم که پیگیر وضعیت فرزندش باشم تا بتوانم اخبار او را در اسرع وقت به ایشان برسانم که همین گفته من نیز باعث دلگرمی او شده بود. در پایان از خانواده حمید محمد آق آتابای که چشم انتظار او می باشند خداحافظی نمودم.

علی مدد، کی بازمی گردد؟



انجمن نجات زنجان - ۱۸ فروردین ۱۳۹۸

در ایام نوروز که به رسم سنت، مراسم های دید و بازدید به راه بود اعضای انجمن نجات زنجان ضمن حضور در منزل برادر علی مدد صادقی عضو گرفتار در فرقه رجوی، با استقبال گرم این خانواده مواجه و صمیمانه ترین تبریکات عید را از طرف خانواده بزرگ انجمن نجات تقدیم این خانواده کردند. نکته چشم گیر، فضای کاملاً احساسی و عاطفی مادر پیری بود که از فراق دیدار فرزند که رجوی ملعون بر خانواده ها تحمیل کرده جسمی خمیده و چشمی به راه داشت که فقط سؤال می کرد علی مدد کی باز می گردد؟ امید است با تازه شدن طبیعت، حصارهای

ذهنی رجوی ساخته نیز از میان برداشته شده و ارمغان آزادی اسیران در بند رجوی، دل خانواده ها را مملو از شادی نماید.



۱۹ فروردین، جمعه ی سیاه



انجمن نجات البرز - ۱۸ فروردین ۱۳۹۸

در ابتدای سال ۱۳۹۰ که نوزده روز از بهار سپری می شد، رجوی خون آشام و همدستانش با فرا رسیدن فصل بهار و شمیم عطر گل های بهاری، از این فرخنده روزها به ستوه آمده بودند و از آنجا که دیگر طاقت دیدن و تحمل مخالفین خود در تشکیلات را نداشتند و همواره بذر یأس و نومیدی از دنیای بیرون از قرارگاه اشرف را در جسم و روح نیروها کاشته بودند، در یک عمل خبیثانه و ناباورانه بهار آن سال دل انگیز را به پاییزی غم انگیز تبدیل کردند



و افرادی را که در دل و جسم شان شکوفه های آزادی و جدایی از فرقه را می پروراندند به یکباره سوزاندند.

آری در چنین روزی که به جمعه ی سیاه معروف است رجوی ملعون مانند گذشته که به دنبال سیاست شهید سازی و خونریزی بود با یک عملکرد از قبل برنامه ریزی شده که روزها و ساعت ها وقت صرف آن کرده بود توسط عده ای از مزدوران و مسئولین

رده بالای خود به نیروهای عراقی مستقر در قرارگاه اشرف حمله کرده و با کوکتل مولوتوف از قبل ساخته شده و تیر و کمان های مهیا شده نیروهای عراقی را غافلگیر و مورد هدف قرار دادند و عده ای دیگر از مزدوران خود را به

داخل مقرهای استراحت نیروها فرستاده و عنوان نمودند که نیروهای عراقی به ما حمله نمودند و قصد دارند همه ی ما را کت بسته تحویل مقامات امنیتی ایران بدهند.

آقایان علی اردلانی و فریدون ابراهیمی که جدانشده و از اعضای بازگشتی به وطن هستند از نزدیک شاهد این درگیری ها بودند که در خاطرات خود اظهار می دارند: در این درگیری که مشخص و واضح بود که سازمان حمله را شروع کرده بود نیروهایی که از قبل اعلام جدایی کرده بودند و یا غیر تشکیلاتی بودند را با ترفند و تحریک نیروها به مسلخ فرستادند.



می توان به مرحوم رحیم (مرتضی بهشتی) اشاره کرد که درخواست جدایی داده بود و اصرار و پافشاری داشت برادرش میلاد (مصطفی بهشتی) را که در سن ۱۶ سالگی سازمان او را تور کرده بود به همراه خود جدا نماید که با مخالفت ها و برخوردهای شدید مسئولین رو به رو می شد که سرانجام به قتلگاه ۱۹ فروردین با دست خالی فرستاده شد و ناجوانمردانه کشته شد.





بهار پاییزی ۱۹ فروردین که در گاهنامه ی فرقه رجوی ثبت و ضبط شده از آخرین جنایت های این فرقه در عراق و در راستای حذف نیروهای مخالف بود که قصد دیگری هم داشتند و آن مظلوم نمایی و توجه جوامع بین المللی به فرقه می باشد که شاید بتواند با محکوم کردن دولت عراق در اشرف بمانند اما خون های پاک ریخته شده نیروهای فریب خورده گریبانگیر آن ها شد و به سرعت اشرف را تخلیه و اشرف به زباله دان تاریخ پیوست و هم اکنون نیز یعنی در ۱۹ فروردین سال ۱۳۹۸ در تشکیلات فرقه در آلبانی شاهد پاییزی متفاوت، زیبا و خزان دل انگیز هستیم که رهایی صدها تن از عزیزان را در برداشته است.

با آرزوی رهایی و آزادی تمام نیروها در بهار و خشنودی خانواده های چشم انتظار.

بیژن



حضور خانواده بهشتی بر سر مزار برادرشان مرتضی بهشتی در

اشرف



خزان مرتضی بهشتی در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰

رابطه سیل و سرنگونی

هادی شبانی - انجمن نجات مازندران

۱۹ فروردین ۱۳۹۸



بعد از فاجعه سیل در ایران که تعدادی از هموطنان ما جانشان را از دست دادند سران فرقه رجوی که همیشه به دنبال اتفاقی در ایران هستند تا خودشان را نخود آش کنند این بار در مسأله سیل وارد شده و همه این مسائل را به سران حکومتی نسبت می دهند.

چیزی که بسیار مشهود است علاوه بر اعلام حمایت صوری مریم قجر از آسیب دیدگان، او از جنبه دیگر سعی می کند همیشه به قسمت منفی کمک هایی که به مردم سیل زده می شود بپردازد و تاکنون در دستگاه تبلیغاتی خود این را علم می کند که مسئولین حکومتی هیچ گونه کمکی نکردند و فیلم های مردمی را نشان می دهند که در حال پر کردن کیسه شن می باشند و فیلمی از عوامل سیاسی و نظامی حکومت نیست.

البته؛ شیادی و حقه بازی مریم قجر را قبلاً در مسائل دیگر شاهد بودیم. سؤالی که وجود دارد چرا وقتی اتفاقی این گونه در ایران پیش می آید همیشه این مسئولین هستند که باید مقصر جلوه داده شوند ولی در کشورهای مانند آمریکا و ایتالیا و ... خبری از بی کفایتی مسئولین حکومتی نیست؟ از عقده گشایی مریم قجر در مورد مردم ایران می توان فهمید که اصلاً برای وی جان انسان ها مهم نیست.



چند روز بعد از سیل، مریم قجر خطی به دستگاه تبلیغاتی خود می دهد مبنی بر این که در خبرها و تحلیل های خود عنوان کنند که از سیل باید استفاده نمود و اعتراضات را گسترش داد و حکومت را سرنگون کرد. در این رابطه یکی از تحلیل گران تهی مغز رجوی در تلویزیون خود طوری از این تز حمایت می کرد که انگار زمان سرنگونی خیالی مریم قجر فرا رسیده است. حال چه ربطی سیل به سرنگونی دارد؟! خودتان پیدا کنید.

از طرف دیگر بقیه قلم به دستان مزدور و جیره خوار مریم قجر هم سعی نمودند از این قافله عقب نمانده و خودی نشان دهند که همه آنان این گونه می نویسند که باید با این سیل فرا رسیده کار حکومت ایران را هم تمام کرد و از مردم می خواستند که اعتراض کنند و کار را یکسره کنند. باید به این تهی مغزان گفت: شما در کجای تاریخ قرار دارید، واقعاً باید برای شما متأسف بود که درک و تحلیل درستی از شرایط ندارید.

از طرف دیگر مسئولین فرقه رجوی سعی نمودند به اسم سخنگو پیامی در رابطه با سیل بدهند و این که مردم در کمک به سیل زدگان سنگ تمام گذاشتند و باید با تمام قوا به نیروهای زرهی که در صحنه وجود دارد حمله کنند!!! البته سخنگو که بعد از سیل سرش را بیرون آورده و حرف هایی می زند که فقط به درد نیروهای خودش در آلبانی می خورد.

برای فهم بیشتر و رو شدن ضدیت مریم قجر با مردم ایران در رابطه با سیل اخیر باید به نمونه ای که در سایت ها درج شده اشاره کنیم. در تیرماه سال ۹۷ در کشور ژاپن کشوری که به لحاظ اقتصادی از قدرت های برتر دنیا می باشد در عرض سه الی چهار روز سیلی به راه افتاد که صدمات مالی آن بالغ بر صد میلیارد دلار یعنی معادل بیست سال صادرات نفت ایران به اقتصاد ژاپن خسارت آمد و حدود دویست و بیست و پنج نفر جانشان را از دست دادند.



آیا در کشوری مانند ژاپن این اتفاق و این تعداد کشته‌ها قابل قبول بود و آیا می‌بایست مسئولین آن را عوض کرد و یا حکومتش را تغییر داد؟ این مثال را عنوان نمودیم تا مریم قجر و بقیه قلم به داستان مزدورزش بدانند که سیل یک امر طبیعی می‌باشد و در موقع سیل باید نهایت همکاری انجام شود نه این که دستور داد حکومت سرنگون شود.

این که مریم قجر دم از حمایت مردم ایران می‌زند بسیار خنده‌دار است. چرا وقتی مردم بی‌گناه توسط تروریست‌های داعشی در تهران، اهواز و بلوچستان شهید می‌شدند خبری از حمایت نبود و این زن خفقان‌گرفته بود، چه شده که یکبار به یاد مردم ایران افتاده است؟ بهتر است خودتان و نیروهای وامانده خودتان را گول بزنید.

در رابطه با سیل و سرنگونی هم باید گفت که مریم قجر زیاد خواب سرنگونی خیالی اش را می‌بیند، چون سیل هم سین دارد فکر کرده که این سین به درد سین سرنگونی اش می‌خورد. بهتر است شما با این سین‌ها بازی کنید و نیروهای وامانده‌تان در آلبانی دلشان را به این سین‌ها خوش کنند.

پیام مادرِ مهری، ناهید و محمود سعادت



انجمن نجات آذربایجان شرقی - ۱۹ فروردین ۱۳۹۸

سلام مهری عزیز (مهری سعادت)، ناهید (ناهید سعادت)، محمود (محمود سعادت)، قربان هر سه شما بشوم، شما حتماً فکر می کنید چون سن من زیاد است، تا حالا مرده ام! اما من منتظر شما هستم، بدون این که شما را ببینم، تسلیم مرگ نخواهم شد!

سعی کنید خودتان را از آنجا نجات بدهید، سران شما قدرت طلب هستند، آن ها (سران فرقه رجوی) فقط دنبال فدا کردن شما هستند تا از طریق آن خون ها به قدرت برسند! اما مطمئنم هیچ وقت به قدرت نخواهند رسید، برای این که به اصول دمکراسی پایبند نیستند. اگر رهبران شما دمکراتیک بودند، اجازه یک تلفن زدن را به شما می دادند، حداقل در روز مادر یک تبریک برای من می فرستادید! چرا برای سال نو اجازه ی زنگ زدن و تبریک گفتن را نمی دهند! سران شما به هیچ چیز اعتقاد ندارند، آن ها به خاطر منافع خودشان، شما را نگه داشته اند. من از شما خواهش می کنم مثل بقیه اسرا که آمدند و نجات پیدا کردند، شما هم خودتان را نجات بدهید. چشم به راه شما هستم، عمرتان را تلف کردید و رفت، لاقلاً این آخر بیایید و در کنار ما باشید، مرهم زخم های ما باشید، روی چشم ما جا دارید. فکر نکنید که شما را فراموش کرده ایم، این شما هستید که ما را طرد کردید.



مسعود رجوی باید می فهمید که اگر یک نفر به پدر و مادرش که او را متولد کردند، وفا نکند، عاقبت به او هم وفا نخواهد کرد! مسعود رجوی اگر تا امروز قدرت فهم این بدیهیات را نداشته است، پس هیچ وقت هم فهم نخواهد کرد! او فقط شما را نردبانی برای رسیدن به قدرت می داند و بس!

من پیشاپیش رسیدن سال نو را خدمتتان تبریک عرض می کنم، امیدوارم در سال جدید انتخاب های عاقلانه و جدید داشته و زندگی جدیدی را برای خود رقم بزنید و خود را نجات بدهید.

مادر چشم انتظارتان - حمایل

غنی زاده



ماجرای ۱۹ فروردین سال ۹۰

بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - ۲۱ فروردین ۱۳۹۸



ننگ بر مسعود رجوی که به خاطر خیره سری هایش باعث کشته شدن ۳۶ نفر و زخمی شدن صدها نفر شد.

حدود یک هفته بود که در شرایط آماده باش بودیم و جلوی نیروهای عراقی که قصد پیش روی در اشرف را داشتند سد بسته بودیم. تلاش می کردیم که با زنجیر انسانی مانع پیشروی آنان بشویم و تا حد زیادی موفق شده بودیم زیرا آن ها متوقف شده بودند و نمی توانستند عبور کنند.

جهت اطلاع خوانندگان محترمی که از وقایع آن سال بی اطلاع هستند عرض کنم که دولت عراق طی احکام قضایی که داشت قصد تصرف اراضی شمالی پادگان اشرف را داشت. حال این احکام درست بودند یا غلط کاری ندارم بالاخره از جانب دستگاه قضایی عراق صادر شده بودند و سازمان مجاهدین خلق باید در احترام به قوانین آن کشور آن ها را اجرا می کرد و اراضی مربوطه را تخلیه می نمود.

اما مسعود رجوی پادگان اشرف را در تمامیت آن ملک شخصی خود به حساب می آورد و خود را بالاتر از قانون کشور عراق می دانست و حتی مدعی می شد که هلیکوپترهای عراقی حریم هوایی اشرف را شکسته اند.

واقعاً مسخره بود. آخر ما در کشور عراق مهمان بودیم و حتی شهروند هم به حساب نمی آمدیم ولی ظاهراً دولت عراق می بایست از قوانین مسعود رجوی تبعیت می کرد و گردن می نهاد. بسیار روشن بود که النهایه این خیره سری ها به درگیری منجر خواهد شد و بهای این خیره سری ها را نیروها باید بدهند و سرانجام چنین شد. ارتش عراق که برای تصرف اراضی شمالی پادگان اشرف که مالک شخصی داشتند آمده بود و طی یک درگیری گسترده و سنگین این اراضی را به تصرف خود در آورد، در واقع برای اجرای حکم دادگاه مجبور به توسل به زور شد که رجوی هم همین را می خواست.

در این ماجرا تعداد ۳۶ نفر البته به طرز مشکوکی کشته و صدها نفر مجروح شدند که مسبب اصلی شخص مسعود رجوی بود. طبق معمول مریم رجوی شروع به مظلوم نمایی کرد و همه جا این طور وانمود کرد که گویی دولت

عراق و نخست وزیر وقت آن نوری المالکی مقصر بودند و آنان باعث کشته و مجروح شدن نیروها شدند. برای ما که در آنجا بودیم روشن شد که این خیره سری و قانون گریزی از طرف مسعود رجوی بوده که کار را به اینجا کشانده است.

واقعاً از آن روز ننگین هر چه بگویم کم گفته ام. شاید که فیلم هایش را دیده باشید که چه جوانانی به خاطر مطامع کودکانه مسعود رجوی کشته شدند و خانواده هایشان در حسرت دیدار آنان ماندند. دختران و پسرانی که آرزوهایی داشتند ولی با خود به گور بردند، چرا؟ چون یک رهبر فرقه ای خیره سر و لجوج مایل نبود به قانون کشوری که در آن اقامت داشت احترام بگذارد و النهایه نیز قیمت این حماقت های او را انسان های دیگری با گوشت و پوست و خون خود پرداختند.

آیا فقط همین قضیه بود که مسعود رجوی مسبب ریختن خون افراد بی گناه بود؟ خیر. قبل از آن در شش و هفت مرداد سال ۱۳۸۸ نیز چنین اتفاقی افتاده بود ولی ابعاد خسارت انسانی آن موقع کمتر بود. مورد بعدی کشته شدن بیش از ۵۰ نفر از حدود ۱۰۰ نفری بود که برای به اصطلاح حفاظت اموال پادگان اشرف گذاشته بود که طی حمله ای مشکوک کشته شدند. آخر هم معلوم نشد که چه کسی این کار را کرد زیرا هیچ نیرویی مسئولیت این حمله را بر عهده نگرفت و هرگز به بازماندگان آن ماجرا اجازه صحبت داده نشد.

اما به شما خوانندگان محترم عرض کنم که در تمام حملاتی که به پادگان اشرف یا به اردوگاه لیبرتی می شد مقامات آمریکایی مطلع بودند و زیر نظر آنان انجام می گرفت. نمونه ی بارز آن حملات شش و هفت مرداد سال ۱۳۸۸ و ۱۹ فروردین سال ۱۳۹۰ و سایر حملات دیگر، همگی زیر چشم نیروهای آمریکایی انجام می شد و مسعود رجوی بیشتر از هر زمان دیگر مجذوب آمریکایی ها می شد که مدام در حال کمک به کشته شدن نیروهای وی بودند. یعنی بی غیرتی تا کجا؟ بی هویتی تا کجا؟

در همان سال ۹۰ تا دو ساعت قبل از حمله، نفربرهای بردلی آمریکایی در داخل اشرف بودند ولی شروع به خروج کردند، حتی ما به آن ها اعتراض کردیم که چرا می خواهید بروید مگر نمی بینید که نیروهای عراقی آرایش حمله گرفته اند و قصد حمله به ما را دارند؟ که در پاسخ به ما می گفتند که از فرماندهی به ما دستور داده شده که سریعاً به مقرهای خودمان برگردیم. در حین حمله هم هواپیمای بی سرنشین آمریکایی مستمر در حال فیلم برداری و عکس برداری بود و سیر تا بیاز داستان را فیلم برداری کرد.

ولی باز مسعود رجوی در اوج ذلت به رابطه نامشروع خودش با آمریکایی ها ادامه می داد و برایشان مدام خوش رقصی می نمود و انگار نه انگار که تا دیروز همین آمریکایی ها بودند که ما را رها کرده و به نیروهای عراقی چراغ سبز نشان داده بودند که به اشرف حمله کنند؟

در یک فریبکاری بسیار مضمّن کننده بعد از حمله مربوط، تعدادی دکتر آمریکایی به بیمارستان اشرف آمده بودند و تعداد انگشت شماری را با خود به بیمارستان صحرایی خودشان برای مداوا بردند که آدم حالش از این صحنه به هم می خورد. می گفتیم که اگر شماها انسان بودید مانع حمله می شدید. حالا آن ها که مظلومانه کشته شدند را چگونه زنده خواهید کرد؟ مگر مجروحین همین شش هفت نفر بودند که بردید؟ صدها نفر مجروح روی زمین بود. تخت ها که پر بود هیچ، راهروها و سالن غذاخوری و استراحتگاه ها، همه و همه پر از مجروحین جدی بود.

از طرفی کارشکنی های اعزام مجروحین به بیمارستان های عراقی از جانب مسئولین سازمان هم بود. بیمارستان های عراقی اعلام آمادگی کرده بودند که مجروحین را مورد مداوا قرار دهند ولی رجوی خیره سر اجازه ی خروج نیروها را نمی داد و می گفت که شما به ما دارو و امکانات بدهید خودمان مداوا می کنیم. فقط می ترسیدند که مجروحین از فرط خشم خود از سازمان فرار کنند و بروند و بعد برای رجوی خائن باعث دردسر شوند.

از آن روز ننگین هر چه بگویم کم گفته ام و هر ساله که به یاد آن روز می افتم خشم تمام وجودم را می گیرد مخصوصاً وقتی به یاد کسانی می افتم که در آن روز کشته شدند.

بی تردید روزی مسعود رجوی و مریم رجوی و سایر دست اندرکاران باید در این مورد مشخص حساب پس بدهند.



وقتی ملکه ترور برای سیل زدگان اشک تمساح می ریزد.

صالحی - انجمن نجات مازندران ۲۱

فروردین ۱۳۹۸

بعد از وقوع سیل در چند استان کشور که کام مردم ایران را در ایام عید تلخ نمود و موجب خسارات مالی فراوان و کشته شدن تعدادی از هموطنانمان شد، طبق معمول رجوی های ضد ایرانی تلاش نمودند تا از این حادثه سوءاستفاده نمایند.

هر چند اشکالاتی وجود داشت که اگر نمی بود قطعاً خسارات سیل تا این حد نبود و مشکلاتی در مدیریت شرایط بحران و خدمات رسانی به مناطق سیل زده بود که باید جمع بندی شده و مسئولین مربوط پاسخگو باشند. اما این ها حرف های درون خانه و خانواده ایرانی هاست و ربطی به وطن فروشان تروریست ندارد، کما این که همین بالای آسمانی باعث همدلی و نزدیکی بیش از پیش مردم ایران با هم شد.

رجوی ها آن قدر ضد ایرانی هستند که نه تنها مورد تنفر مردم ایران می باشند بلکه در بین دشمنان نظام کسی حاضر به نزدیکی به آن ها نیست.

همه می دانند که رجوی ها دلشان به اندازه سر سوزنی برای ملت ایران نمی سوزد و نیت شان از علم کردن موضوع سیل زدگان این است که از آب گل آلود ماهی بگیرند و در حالی که مردم ایران داغدار و درگیر مصیبت هستند، دنبال اهداف ضد ایرانی و ضد انسانی خود می باشند. آن ها همانند ترامپ، پمپئو و نتانیاهوی کودک کش هستند که از یک سو با تمام توان هر چه از دست شان برمی آید علیه مردم ایران انجام می دهند و از سوی دیگر برای مردم ایران پیام تبریک و همدردی می فرستند!!!

اشک رجوی ها اشک تمساح است. به رجوی های تروریست و ضد ایرانی باید گفت:

شما همان هایی هستید که وقتی نیروهای صدام سردشت و برخی از مناطق مرزی ایران را با سلاح شیمیایی بمباران می کردند، متحد صدام بوده و از او و اقداماتش حمایت می کردید.

همان صدامی که روزی برای فریبکاری او را مستبد خوانده بودید و مدعی بودید که در مقابل تجاوزش خواهید ایستاد! اما در عمل چوب زیر بغل صدام شدید.

شما همان کسانی هستید که وقتی بخشی از خاک کشور در اشغال نیروهای صدام بود، به عنوان ستون پنجم و ارتش خصوصی در خدمت او درآمدید و به سربازان و مرزبانان ایران حمله کرده و فرزندان این کشور را کشتار کردید.

شما همان کسانی هستید که وقتی صدام به شهرهای ایران موشک می زد، در کنار صدام ایستادید و از او حمایت کردید و بر زخم های مردم ایران نمک خیانت پاشیدید.

شما همان کسانی هستید که وقتی عراق تحریم شد ناله می کردید که این تحریم ها به ضرر مردم عراق است. (البته دلتان برای مردم عراق نمی سوخت و تنها به این دلیل که تحریم ها راه دست یابی شما به منابع مالی از طریق صدام را محدود می کرد می خواستید این محدودیت ها برداشته شود.) اما وقتی ترامپ و امثال او تحریم های سنگین را بر مردم ایران اعمال و تهیه دارو و غذا را برای ایرانیان سخت کردند، نه تنها از این اقدامات ضد انسانی حمایت کردید بلکه با وقاحتی بی مانند و با شقاوتی عجیب خواهان افزایش بیشتر تحریم ها هستید.

شما همان کسانی هستید که با بمب و سلاح به جان مردم ایران افتاده و در سال های ابتدایی دهه شصت هزاران نفر را با ترور کور و بمب گذاری شهید کردید.

شما همان هایی هستید که به محض آن که نور صلح و آتش بس در جنگ عراق علیه ایران روشن شد، با تمام توان تلاش کردید با انجام عملیات دیوانه وار «مرصاد» مانع از برقراری آتش بس شده و عامل ادامه جنگ و ویرانی و مرگ باشید.

شما همان هایی هستید که وقتی تعداد زیادی از هموطنان مان بر اثر بی تدبیری مقامات سعودی در حادثه منی کشته شدند، نه تنها ابراز همدردی نکرده بلکه با حمایت از سعودی ها در این جنایت شریک شدید.

شما همان خائنینی هستید که به اعتراف خودتان صدها بار به آمریکا و اسرائیل هشدار دادید که ایرانی ها در حال پیشرفت در زمینه علوم هسته ای هستند و تا توانستید به عنوان کسانی که در ظاهر ایرانی هستند، زمینه ساز تحریم های گسترده شدید.

شما همان کسانی هستید که دستور شلیک خمپاره به شهرهای ایران را دادید که در نتیجه آن تعدادی از هموطنان اعم از زن و مرد و کودک، شهید یا مجروح و معلول شدند.

شما همان هایی هستید که حتی به پدر و مادر و خانواده اعضای خود رحم نکرده و آن ها را به دلیل درخواست ملاقات با فرزندان شان با سنگ و میلگرد مورد حمله قرار داده و مجروح و مصدوم کردید و به آنان توهین می کردید.

شما همان هایی هستید که به اعضای فرقه خود رحم نکرده و آن ها را سال های طولانی از دنیا جدا کردید و متعرضان درون تشکیلات را به زندان مخوف ابوغریب می فرستادید.

شما همان هایی هستید که حتی در قلب اروپا هم اجازه چند ساعت زندگی آزاد به اعضای خود نداده و آن ها را همچون قرارگاه مخوف اشرف، در مقری در تیرانا که در واقع یک زندان با کنترل بالاست نگه می دارید.

شما همان هایی هستید که صدها تن از اعضای خود را تنها برای امیال و اوهام ضد انسانی خویش، در عراق نگه داشته بودید و با ایجاد درگیری های قابل پیشگیری موجب کشته شدن یا مجروح و معلول شدن آن ها شدید.

شما بویی از انسانیت نبرده اید. بی شک اگر دستگاهی اختراع شده بود که آنچه در قلب و مغز افراد می گذشت را نشان می داد، همه می دیدند که در قلب و مغز رجوی ها از بابت مصیبت های سیل خوشنودی وجود دارد چرا که در مغزهای پوسیده آنان این فکر حاکم است که هر چقدر مشکلات مردم ایران بیشتر شود آن ها بیشتر با جمهوری اسلامی مشکل پیدا کرده و رجوی ها هم امکان تبلیغ و سیاه نمایی بیشتری خواهند یافت و در نتیجه راه سرنگونی موهوم هموارتر می شود، بنابراین باید از این مصیبت ها خشنود بود!!!

شما تنها ظاهر انسانی دارید اما درون تان مملو از شقاوت است، نه تنها مردم ایران بلکه مردم عراق و سوریه نیز شما را به خاطر بی شمار جنایات مستقیم و غیر مستقیم تان نخواهند بخشید.

استمداد خانواده براتعلی ریگی از مجامع بین المللی



انجمن نجات گلستان - ۲۲ فروردین ۱۳۹۸

سران سازمان ضد انسانی مجاهدین در زمان جنگ تحمیلی دوشادوش دشمنان کشورمان علیه ما جنگیدند و بسیاری از مردم عزیزمان را شهید و یا زخمی نمودند و به این خیانت های خود افتخار نمودند که خداوند خود عذاب این جنایت های آن ها را خواهد داد.

در طول ۸ سال جنگ، تعدادی از جوانان که برای دفاع از کشورشان عازم جبهه شده بودند به اسارت نیروهای بعثی درآمدند و در زمان اسارت شکنجه های بسیار وحشتناکی را متحمل شدند. سران حيله گر فرقه رجوی در این کش و قوس اسارت ها به سراغ اسیران جنگی می رفتند و با دادن وعده های بسیار اغوا کننده آن ها را به عضویت سازمان تروریستی خودشان در می آوردند و بعد از کلی فشارهای روانی، مغز آن ها را کاملاً منجمد نموده و گرفتار می نمودند به صورتی که فرد بیش از ۳۰ سال در این سازمان ضد انسانی اسیر ایدئولوژی غلط سرکرده ی آن بوده و هست و تاکنون نتوانسته راه نجات خودش را پیدا نماید.

براتعلی ریگی یکی از همین اسیران جنگی می باشد که بیش از سه دهه گرفتار شیاطین فرقه رجوی شده و با وجود مراجعه ی متعدد خانواده اش به عراق، تاکنون نتوانسته اند وی را ملاقات نمایند و امروز که با خانواده برادرش

دیداری داشتم وی از حمایت نشدن برای دیدار با برادرشان سخن ها گفتند و از مجامع بین المللی درخواست رسیدگی داشتند.

آقای ریگی که از سختی های رفتن به عراق برای ملاقات با اسیران فرقه رجوی کاملاً آگاه بوده و در چندین نوبت همراه خانواده ها بودند، می گویند: "علاوه بر رفتن به بیابان های عراق و پادگان اشرف، نامه های متعددی نیز به شخصیت های مختلفی که ادعای حقوق بشری می نمودند نوشتم و از آن ها تنها یک ساعت ملاقات با برادرم را که فکر می کنم حق قانونی هر انسانی باشد، درخواست نمودم. متأسفانه تا این لحظه هیچ جوابی دریافت نکرده ام و با وجود شعارهای حقوق بشری که صدای آن ها تمام عالم را پر کرده به کوچکترین درخواست انسانی ما توجه نکرده اند. چندین خانواده ی دیگر مانند خانواده ما هستند که متأسفانه بچه های آن ها نیز گرفتار سران شیاد و ضد خانواده رجویسم می باشند."

آقای ریگی که به خاطر فوت برادر خانمش خیلی ناراحت بود، ادامه داد: "حدود پنج بار همراه خانواده ها به کشور عراق رفتم تا بتوانم برادر اسیرم را حتی به مدت یک ساعت در فضای آزاد و با حضور نمایندگان به اصطلاح حقوق بشری ملاقات کنم ولی متأسفانه با وجود درد و رنج فراوان مسیر راه و خانواده نتوانستم او را ببینم. علت اصلی این ناکامی، سران ضد خانواده رجوی بودند که به ما و برادرم اجازه دیدار ندادند و برادرم را که اسیر آن ها می باشد از کمترین حق انسانی که در تمام زندان های دنیا نیز رعایت می شود محروم ساختند و از آن طرف شعار آزادی و غیره سر می دهند که در تعجبم از این همه دروغ و ریا!

پدر و مادرم در فراق برادرمان از دنیا رفتند و تا لحظه ی آخر، انتظار برادرم براتعلی را می کشیدند که متأسفانه عملی نشد، حتی برادر مرحومم عباسعلی هم که فوت کرد به همین منوال بود و خیلی دوست داشت براتعلی را ببیند که او هم با آرزوی دیدار فوت کرد. مسبب همه این درد کشیدن ها تنها سران فرقه رجوی هستند و لاغیر و باید در پیشگاه خداوند جواب دهند."

خانواده آقای ریگی که بسیار مهمان نواز بودند در پایان این دیدار صمیمانه از تمام مسئولان و ارگان های حقوق بشری مرتبط با سازمان مجاهدین خلق درخواست داشتند تا برای دیدار برادرشان از تمام امکانات استفاده نمایند تا بتوانند حداقل به مدت یک ساعت با حضور خود مسئولین بین المللی با او دیدار داشته باشند.

فرزندنام مرا از این فراق نجات دهند.

انجمن نجات اصفهان - ۲۵ فروردین ۱۳۹۸



طی دیداری که با خانم بدیعی مادر علی و محمدرضا بدیعی (شرکت قناد) در منزل ایشان داشتیم. ایشان در درد فراق چندین ساله فرزندانش گفت که چگونه فرقه رجوی آن ها را ربود و با ترفند و فریبکاری به عراق و اردوگاه اشرف کشاند و هیچ گاه اجازه نداد فرزندانش را ببیند.

خانم بدیعی از آرزوی دیرینه خود گفت که دوست دارد فرزندانش را ببیند و آن ها را در آغوش بگیرد ولی فرقه ی جنایتکار رجوی که اکنون سنگ سیل زدگان ایران را به سینه می زند اجازه نمی دهد کوچکترین ارتباطی با فرزندانش داشته باشد و او همیشه از خداوند خواسته است که فرزندانش را به وی برگرداند.

خانم بدیعی از فراقی که همسرش کشید و نتوانست تحمل کند و با چشمانی اشک بار به دیدار حق شتافت سخن گفت. مرحوم بدیعی همیشه می گفت آیا روزی می شود دوباره فرزندانم را ببینم! ولی افسوس که اجل مهلت نداد و این درد فراق آن قدر جانکاه بود که نتوانست تحمل کند.

خانم بدیعی گفتند: "من از فرزندانم می خواهم اگر عکس مرا می بینند یا صحبت های مرا می خوانند یک تماس با من بگیرند تا مرا از این فراق نجات دهند."

خانم بدیعی گفتند: "فرزندانم در اینجا بهترین تحصیلات را داشته و بسیار باهوش بودند اگر در وطن خودشان بودند مطمئناً فردی بسیار ارزشمند برای خودشان و وطنشان بودند ولی فرقه تروریستی رجوی با سوءاستفاده از صداقت فرزندانم و به اسم اسلام و دین، آن ها را همانند صدها نفر دیگر دزدیدند. نفرین همه مادران و پدران بر این فرقه ی ظالم و اهریمن."

در پایان این دیدار خانم بدیعی آرزو کردند که هرچه سریع تر تمام اسیران در چنگال این باند جنایتکار به آغوش گرم خانواده هایشان باز گردند.

اعضای انجمن نجات اصفهان نیز آرزو کردند انشاءالله با برچیده شدن بساط این فرقه تروریستی تمام اسیران به آغوش خانواده هایشان بازگردند.



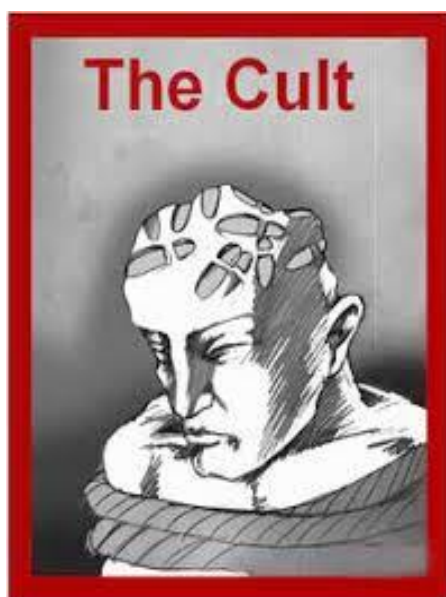
چشم انتظاری مادر و ادعاهای پوچ سران فرقه



انجمن نجات زنجان - ۲۷ فروردین ۱۳۹۸

اعضای انجمن نجات استان زنجان با برادرِ امیر پرویزی (عضو گرفتار در فرقه رجوی) دیدار نمود.

در این ملاقات دوستانه توضیحات مبسوطی در خصوص آخرین تحولات فرقه ی در گل مانده ارائه گردید. خانواده امیر تأکید داشتند علی رغم چشم انتظاری های مادر پیرشان، فرقه اجازه ی ارتباط ایشان با خانواده اش را نمی دهد و البته این تنها یک مورد از ادعاهای پوچ و تهی سران فرقه مبنی بر احترام به خانواده است.



در واکنش به پیام اخیر مسعود رجوی



محمود آسمان پناه - انجمن نجات کرمان - ۲۷ فروردین ۱۳۹۸

در ادامه ی پیام های خنده داری که از سوی سازمان مجاهدین خلق و به نام مسعود رجوی منتشر می شود، موضوعات اخیر در ایران دست مایه ی پیام دیگری قرار گرفته است. متن پیام، مانند پیام های دیگر به لحاظ نگارشی و ادبیاتی دارای اشکالات بنیادین و اساسی است. حجم اطلاعاتی که در آن بیان می شود آنقدر زیاد است و پراکنده که مخاطب به هیچ وجه با آن ارتباط برقرار نمی کند.

شرق را به غرب دوختن و ربط دادن موضوعات بی ربط به یکدیگر تلاشی است مذبحانه که نشان دهنده ی ذهن بیمار پیرمرد پرحاشیه ای است که مانند کودکان لجباز به هیچ صراطی مستقیم نیست. پیام صوتی و تصویری یک ساعته ای که در آن از هر دری ناله ای و سخنی به میان آمده است. از یک سو برای سربازان آمریکایی که در بیروت و عربستان کشته شده اند دلسوزی می کند و از سوی دیگر همان امریکا و سیاست هایش را به نقد می کشد و عامل بدبختی مجاهدین می داند.

در یک جا شاهزاده ی روان پریش پهلوی را می کوبد و در جایی دیگر با تفسیرهای شخصی از آیات قرآن به دنبال گفتن حرفی است که به یقین خود او هم نمی داند چیست؟! از یک سو برای هم وطنان عزیز سیل زده ناله سر می دهد که چرا کسی به آن ها کمک نمی کند و پول ها توسط دولت و ... حیف و میل شده اند و از سوی دیگر قرار گرفتن سپاه در لیست تروریستی امریکا را می ستاید.

اگر خود آن ها هم فراموش کرده باشند تاریخ از یاد نخواهد برد که آن ها و اربابانشان رکورددار ترور و قتل و خونریزی هستند.

Terrorist



حافظه ی تاریخ ۱۷۰۰۰ نفر انسان بی گناهی که توسط مجاهدین در ایران به خاک و خون کشیده شده اند را فراموش نخواهد کرد که بدترین جنایت ها هموطن کشی است، حال چه شده که گرگ ها دایه ی عزیزتر از مادر شده اند؟ خائنانی که بیرون از کشور نشسته و برای ملت شریف ایران نسخه می پیچند. کور باد چشمانی که نمی توانند اتحاد و همبستگی مردم و ارگان های نظامی و دولتی را برای عبور از بحران سیل ببینند.

مردم، خادم و خائن را به خوبی از هم باز می شناسند. شما را چه به دلسوزی برای خلق. اولین کسی که علیه همین خلق قیام کرد خود شما بودید. مگر آن خانواده هایی که پشت سیاح اشرف برای لحظه ای ملاقات و دیدار با بستگان شان ضجه می زدند خلق نبودند؟ پاسخ شما جز توهین و سنگ بود؟ مگر آن هم وطنانی که به دست شما به قتل رسیدند خلق نبودند؟ اما شما با آن ها چه کردید؟ این حرف ها دیگر برای خود اعضای سازمان جعلی مجاهدین هم قابل باور نیست چه برسد به جوانان غیور ایران که دست در دست هم برای آبادی کشورشان به پا خاسته اند.

نوه ها سراغ پدر بزرگشان را می گیرند.



(خانم صدیقی و دو دخترشان)

انجمن نجات تهران - ۲۷ فروردین ۱۳۹۸

قسمتی از مصاحبه با خانم بهجت صدیقی همسر آقای رحیم گیوکان (متولد ۱۳۲۳ - اسیر در فرقه رجوی در آلبانی) من بهجت صدیقی هستم، سال ۱۳۴۵ با آقای رحیم گیوکان ازدواج نمودم. آقا رحیم تکنسین هواپیما بود. خداوند به ما دو دختر (مژگان و لیلا) و دو پسر (مهران و محسن) داد. آقا رحیم در جریان انقلاب اسلامی بسیار فعال بود و شبانه روز برای پیروزی انقلاب اسلامی تلاش می کرد. او عضو کمیته انقلاب اسلامی و فعال انقلابی بود. در محل سکونت ما افرادی بودند که به سازمان مجاهدین خلق وابستگی داشتند. همسرم در جلسات آنان شرکت کرد و همین زمینه ی پیوستن او به سازمان مجاهدین خلق گردید و هوادار سازمان شد. همسرم سال ۱۳۶۰ خانواده

را ترک کرد و به سازمان پیوست، اول به پاکستان و سپس به عراق رفت و بعد از آن هیچ خبری از او نداشتیم تا این که طبق خبرهای رسیده از جدانشدگان، رحیم در آلبانی می باشد و حالش خوب است ولی امکان ارتباط وجود ندارد.

پیام خانم صدیقی به آقای رحیم گیوکان: "بچه ها همه بزرگ شده و تشکیل خانواده داده اند. من بدون هیچ درآمدی و با دست خالی وظیفه ی مادری خودم را به خوبی انجام دادم و بچه ها را بزرگ کردم و برای آن ها پدر هم بودم. من سال هاست که چشم انتظارت می باشم و آرزویم بازگشت توست. هفت تا نوه داریم، نوه هایمان سراغ پدربزرگشان را می گیرند و تنها یک عکس قدیمی از تو دارند. آن ها می گویند بابا بزرگ بیا ما منتظرت هستیم."



ای دریغ از عمر رفته در حصار تشکیلاتی مجاهدین خلق



انجمن نجات فارس - ۲۸ فروردین ۱۳۹۸

بار دیگر خبر فوت یکی از اعضای مجاهدین خلق در صدر اخبار این تشکیلات منتشر شده است. با توجه به این که اکثریت اعضای مجاهدین خلق در دهه های میانی عمر خود به سر می برند، در سال های اخیر مرتباً شاهد انتشار اخبار فوت این افراد بوده ایم و همواره عنوان «درگذشت مجاهد صدیق» یکی از تیتر های متداول رسانه های مجاهدین خلق بوده است.

مرحوم محمد کلاته و امثال او که بخش عمده ی عمر خود را در تشکیلات رجوی گذرانده اند، در واقع دوران جوانی و میانسالی شان تباه شده است. بر اساس نظریه ی روان شناس مشهور، اریک اریکسون، رشد روانی - اجتماعی افراد شامل هشت مرحله است. او بر این باور است که افراد در هر مرحله از رشد در زندگی، با یک تضاد رو به رو می شوند که نقطه ی عطفی در فرایند رشد خواهد بود. به باور او، این تضادها در به وجود آوردن یک کیفیت روانی یا ناکامی مؤثرند. در خلال این دوره، هم زمینه برای رشد شخصی بسیار فراهم است و هم برای شکست و ناکامی. بر اساس این نظریه، بیشتر اعضای مجاهدین خلق مراحل ششم و هفتم دوران رشد خود را در این تشکیلات می گذرانند و اگر عده اندکی زنده بمانند و دوام بیاورند، مرحله هشتم را نیز در حصار های این تشکیلات حضور دارند.

اریکسون برای مرحله‌ی ششم، حس تعلق در برابر انزوا و گوشه‌گیری را قائل است. این مرحله، دوران اولیه بزرگسالی، یعنی زمانی که افراد به کشف روابط شخصی می‌پردازند را در برمی‌گیرد. اریکسون عقیده دارد که برقرار کردن روابط نزدیک و متعهدانه با دیگران ضرورت دارد. کسانی که در این مرحله موفق باشند، روابط مطمئن و متعهدانه‌ای را به وجود خواهند آورد. در حالی که اعضای مجاهدین خلق در فضای خفقان تشکیلاتی، بدون اساسی‌ترین آزادی‌های فردی، تحت شدیدترین کنترل‌های ذهنی و جسمی به سر می‌برند.

به دستور رهبر تشکیلات، اعضا ملزم به تجرد اجباری هستند، دوستی میان اعضا، عشق به خانواده، همسر و فرزند ممنوع است. در این جهان منزوی دور از دنیای آزاد، فضا برای بعد منفی این مرحله بر رشد یعنی انزوا طلبی و گوشه‌گیری کاملاً آماده است و حتی اگر فرد مراحل رشد پیشین را به بهترین نحو گذرانده باشد، احتمال قربانی شدنش در فضای فرقه‌ای مجاهدین خلق بسیار قوی است.

مرحله‌ی هفتم، فعالیت در برابر رکود نام‌گرفته است که همان دوران بزرگسالی است که افراد در آن، به ساختن زندگی خود ادامه می‌دهند و تمرکزشان بر روی شغل و خانواده قرار دارد. کسانی که در این مرحله موفق باشند، حس خواهند کرد که از طریق فعال بودن در خانه و اجتماع خود، در کار جهان مشارکت دارند. آن‌هایی که در به دست آوردن این مهارت ناموفق باشند، حس غیرفعال بودن، رکود و درگیر نبودن در کار دنیا را پیدا خواهند کرد. اعضای مجاهدین خلق در این مرحله تنها مشارکتشان در مسائل فنی تشکیلات است. سران تشکیلات سعی می‌کنند آن‌ها را با القابی چون، «گوهر بی‌بدیل» و «مجاهد صدیق» فریب دهند اما در واقع با نشست‌های بی‌شمار خود انتقادی و فشار جمعی عزت نفس، اعتماد به نفس، حس تعلق و فعالیت مولد را در آن‌ها تخریب می‌کنند.

برای مجاهدین خلق سال‌های حضور در سازمان برابر است با مرحله سراسر رکود که نهایتاً اگر به مرحله هشتم یعنی کهنسال برسد، به ناامیدی مطلق می‌انجامد در حالی که بعد مثبت این مرحله می‌تواند به خردمندی و فرزاندگی بیانجامد.

علی‌اکبر کلاته معمری، به زعم مریم رجوی پس از «رزمی سی ساله»، در سن ۵۴ سالگی در حالی دور از خانواده و تعلق به آن‌ها دیده از جهان فروبست که شاید تنها دستاورد او در عمر تشکیلاتی‌اش این بود که به گفته سازمان نیروی تشکیلاتی «سخت‌کوش و مایه‌گذار پست مهندسی و تأسیسات» بود و احتمالاً همین فعالیت‌های جسمی طاقت‌فرسا که سران مجاهدین روزانه اعضا را به اجبار وادار به انجام آن‌ها می‌کند یکی از دلایل مرگ زود هنگام او است.

همچنین، محمد رزاقی یکی از اعضای جدا شده از فرقه رجوی در واکنش به خبر فوت آقای کلاته در صفحه فیس بوک خود می نویسد: «برخلاف ادعاهای فرقه رجوی که "اکبر مجاهد بود و مجاهد بودن را انتخاب کرد" باید بگویم من اکبر را از سال ۷۴ از نزدیک می شناختم و مدتی هم در یگان ترابری و در اردوگاه جلولا با هم بودیم. اکبر از پیوستن اش به فرقه رجوی کاملاً پشیمان بود و آنچه باعث شده بود در فرقه رجوی بماند تماماً از ترس برای برگشت به پیش خانواده اش بود. وقتی در تعمیرگاه با اکبر کلاته تنها بودیم و فرصت صحبت می شد از پشیمانی و این که از چاله اسارت در آمده و در چاه رجوی افتاده صحبت می کرد. همچنین اکبر به لحاظ جسمی مشکل خاصی نداشت اما معلوم می شود فشارهای روحی و جسمی اکبر را زمینگیر کرده بود.»

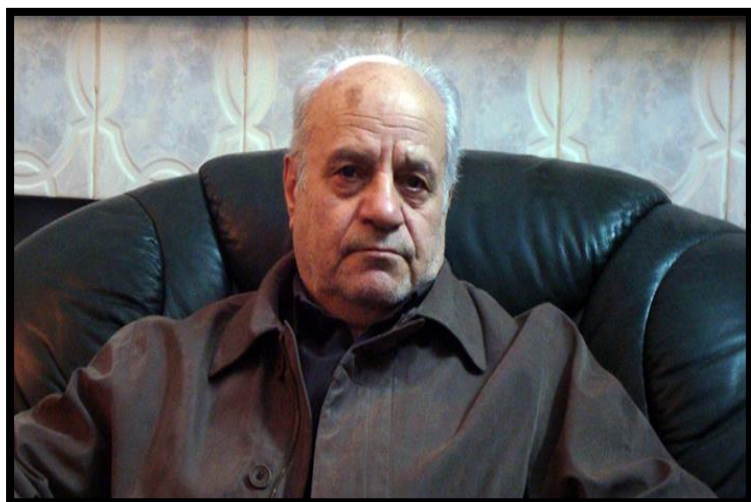
مستندات و خاطرات دیگر افراد جدا شده نیز نشان می دهد که سال های حضور در تشکیلات مجاهدین خلق بی حاصل ترین بخش عمر این افراد است. گواه روشن آن، این است که با وجود آن که این افراد بخش عمده ای از این سال ها را در خاک کشور عراق گذرانده اند، اکثراً آشنایی بسیار اندکی با زبان عربی دارند. در حالی که اگر هر فرد عادی همین مدت را در خاک کشور دومی باشد تا حد زیادی موفق به یادگیری زبان آن سرزمین می شود.

شاهد دیگر این قضیه، اسرای جنگ ایران و عراق هستند که بسیاری از آن ها در دوران اسارت علاوه بر زبان عربی؛ زبان انگلیسی، فرانسه، روسی و بسیاری مهارت های دیگر از هم سلولی های خود در اردوگاه های عراقی آموختند و پس از آزادی توانستند در آزمون های ورودی دانشگاه های ایران شرکت کنند و ادامه تحصیل بدهند.

این روزها که فرقه مجاهدین خلق مرتباً خبر درگذشت اعضایش را منتشر می کند، نه نوزادی در این فرقه متولد می شود و در پی روشنگری های سال های اخیر، نه عضو تازه ای به آن ها می پیوندد. اعضای رده بالا نیز که عمر خود را صرف استثمار رده های پایین تر کرده اند حاصلی نمی برند چرا که خود نیز عمری را برای حفظ رهبریت مطلق فرقه صرف کرده اند، از رهبریت مطلق هم تنها نامی مانده است که گاه به گاه پیامی را به او نسبت می دهند.

مзда پارسی





سلام بر حاج عبدالحسین عطار، پدر بدرود یافته

پوراحمد- انجمن نجات گیلان

۲۹ فروردین ۱۳۹۸

مطابق اطلاع رسانی سایت نجات
متأسفانه مطلع شدم که حاج عبدالحسین

عطار پدر دردمند و چشم انتظار مصطفی عطار (عضو اسیر رجوی در آلبانی) در پی نزدیک به دو دهه فعالیت بی حاصل بی آن که فرزند دلبندهش را در آغوش بگیرد، بدرود حیات گفت و به آرامش رسید.

یک دهه پیش تر در کادر فعالیت های انسانی و بشردوستانه در اعزام به عراق و اشرف به منظور دیدار با اسرای اشرف مضمحل شده با آقای عطار و همسرگرمی بدرود یافته شان سفری مشترک داشتم.

ایشان در یک ارتباط بسیار گرم و صمیمی به من گفتند: "بیش از ۲۰ سال است که فرزندم را ندیدم و حتی صدایش را نشنیدم. مادرش بیش از من نگران جگرگوشه اش است و مطلق آرام و قرار ندارد و با وجود تنی رنجور با من همسفر شده است. شاید که ولو یک بار هم که شده بتوانیم مصطفی را ببینیم و در آغوش بگیریم."

نه این که مصطفی را از نزدیک می شناختم برایش از حال و هوای مصطفی ناراضی در مناسبات فرقه ای رجوی صحبت کردم و آرزو کردم که ان شاءالله بتواند مأموریتی موفق داشته باشد.

بعد از تلاش های فراوان در هماهنگی با حفاظت ورودی اشرف که به طور مشترک توسط نیروهای ارتش عراق و امریکا کنترل می شد، پدر و مادر مصطفی عطار در تاریخ ۱۳۸۷/۱۱/۱۸ به اتفاق ده خانواده ی چشم انتظار دیگر به جانب اسارتگاه اشرف حرکت کردند و به مجرد حضور در مقابل درب ورودی اشرف از حفاظت مذکور درخواست ملاقات و دیدار حضوری با فرزندشان را کردند. رجوی ها با مشاهده شماری از خانواده های دردمند و چشم انتظار و در عین حال مقاوم به وحشت افتادند و سراسیمه به امریکایی ها آویختند و ملتسمانه خواستند که مانع از تحسن خانواده ها شده و آنان را با به کارگیری اهرم زور از اهداف انسان دوستانه شان منصرف کنند.

صحنه به شدت متشنج شد ولیکن مقاومت جانانه خانواده ها که خواسته ای جز دیدار مشروع با عزیزان اسیر خود نداشتند، به ثمر نشست و رجوی ها را به عقب نشینی وادار کرد.

رجوی ها با یک گام عقب نشینی درصدد به کارگیری ترفند دیگری برآمدند و گفتند: مشکلی نیست ملاقات حق شماست ولیکن شما مهمان ما هستید و باید ملاقات نه در بیرون مقر اشرف، بلکه باید در داخل مقر صورت بگیرد. که خانواده های مرتبط، هوشیارانه زیر بار نرفتند و دریافتند که کلکی در کار است و رجوی ها می خواهند ضمن کنترل ملاقات چند دقیقه ای از برای بهره وری از دیدارشان عکس و فیلم تهیه کنند و تبلیغات شومی داشته باشند. در گیر و دار فراوان بالأخره کارزار تحسین برانگیز خانواده ها به گل نشست. طوری که با دخالت نیروهای حفاظتی عراقی، رجوی ها مجبور شدند به خواسته های به حق خانواده ها تن بدهند و سیکل ملاقات با حضور اسیران در بیرون اشرف و مقابل درب ورودی به جریان بیفتد.

خوشحالی و شادمانی خانواده های عزیز حد و حصری نداشت و با شور و ذوق وافر با چشمانی گریان در انتظار دیدار عزیزان اسیرشان بودند.

در سری اول اسامی پنج اسیر توسط حفاظت اشرف قرائت شد تا خانواده ها به جهت دیدار با آنان روانه کانکس شوند.

حاج عبدالحسین عطار و همسر گرامی شان بسیار نگران و ناراحت بودند چرا که اسم مصطفی عطار در بین پنج اسیر مذکور خوانده نشده بود و مطابق قول و قرار انجام گرفته قرار بود در سیکل بعدی اقدام شود.

داخل کانکس غوغایی بود و گریه و شادی درهم آمیخته بود. در این وانفسا دل تو دل کسی نبود. استرس و اضطراب و انتظار حرف اول و آخر را می زد.

ناگهان یکی از اسیران به نام حمید حاجی پور از داخل کانکس بیرون آمد و به شدت برادرش هادی که با وی دوقلو بود را در آغوش گرفت و فریاد زد: "من دیگر به داخل اشرف بر نمی گردم. من خانواده ام را پیدا کردم، برادرم به دنبال من آمده و من می خواهم با وی به ایران نزد پدر و مادرم برگردم."

نیروهای عراقی حمید حاجی پور را تحویل گرفتند تا بعد از انجام مراحل قانونی و اداری به خانواده اش تحویل بدهند.

جدایی حمید حاجی پور برگ برنده ی کارزار خانواده ها بود ولیکن رجوی ها از این بابت هار شده بودند و تا توانستند به خانواده ها تهمت و افترا بستند و تحقیر کردند.

در فرآیند جدایی یکی از اسیران در هنگامه ملاقات خانوادگی این شد که رجوی ها از ملاقات سایر اسیران با خانواده هایشان امتناع بورزند و نه تنها پنج اسیر بعدی را نیاوردند بلکه همین پنج اسیر داخل کانکس را با زور و کشان کشان سوار ماشین های خود کردند و از خانواده ها دور کردند.

همان شب خانواده ها در برگشت از اشرف، به زیارت حرمین کاظمین رفتند و دیدم که پدر و مادر مصطفی عطار در صحن حرم نشسته اند و گریه می کنند.



حاج عبدالحسین عطار را در آغوش گرفتم و دلداریش دادم ولی گریه امانش نمی داد و با حاجیه خانم هم اندک صحبت کردم شاید که بتوانم آرامشان کنم.

پدر و مادر مصطفی عطار مهربانانه با من صحبت کردند و گفتند: "از شما هم ممنونیم که به خاطر ما رنج سفر را به جان خریدید و در غم و شادیمان شریک شدید و خاطرنشان کردند که رنج های ما بی حاصل نمی ماند و دودمان رجوی و رجوی ها را خواهد سوزاند و ما امشب برای تحقق امید و آرزوهایمان کنار حرم امامین کاظمین به بست نشستیم تا اندک آرام بگیریم."

روح و روانشان شاد

دیدار نوروزی انجمن نجات استان تهران با خانواده ها

انجمن نجات تهران - ۲۹ فروردین ۱۳۹۸

گردهمایی خانوادگی تهران بعد از آغاز سال ۱۳۹۸ به دعوت "انجمن نجات استان تهران" و همچنین تشکل "مادران، قربانیان فراموش شده" در دفتر مرکزی انجمن نجات در فضایی بسیار صمیمانه، با تازه شدن دیدارها در سال جدید، همراه با اشک ها و لبخندها برگزار گردید.



در این گردهمایی ابتدا ابراهیم خدابنده مدیر عامل انجمن نجات به مدعویین خوشامد گفت و در خصوص اعلام موجودیت تشکل مادران و ضرورت تأسیس آن و فعال شدن این تشکل در اواخر سالی که گذشت و همچنین برنامه های آتی انجمن نجات توضیحاتی داد.

در این گردهمایی خانم ثریا عبداللهی و آقای بخشعلی علیزاده به سؤالات مدعویین پاسخ داده و آنان را در جریان آخرین وضعیت سازمان مجاهدین خلق در آلبانی و همچنین شرایط جدانشدگان در آن کشور و ارتباط با آنان قرار دادند.

طی این مدت جدانشدگان اخیر در آلبانی، در ارتباط با انجمن نجات در تهران، توانسته اند خبر سلامتی تعدادی از عزیزان گرفتار در داخل اردوگاه سوم سازمان را به خانواده هایشان رسانده و تا حدی از نگرانی های آنان بکاهند. این امر موجب رضایت خاطر خانواده ها گردیده است.



خانواده ها مصر بودند که این جلسات به دفعات بیشتری در طول سال برگزار گردد تا تعداد بیشتری با توجه به مشغله روزمره کاریشان در یکی از این جلسات شرکت نمایند. همچنین مایل بودند تا خودشان همکاری بیشتری با انجمن نجات که متعلق به همه خانواده هاست داشته باشند.

در خلال این گردهمایی تعدادی از شرکت کنندگان به صورت مجزا مصاحبه هایی انجام داده و تأکید کردند که جدا از هر بحث و فحص سیاسی، صرفاً مایل به ارتباط با عزیزان گرفتار خود در درون سازمان مجاهدین خلق هستند که سالیان سال است از جانب رهبری سازمان از این حق مسلم محروم گردیده اند.



دیدار نوروزی انجمن نجات استان تهران با خانواده ها

پسرم، تا آخر عمر منتظرت هستم.



انجمن نجات تهران - ۲ اردیبهشت ۱۳۹۸

قسمتی از مصاحبه با خانم منصوره محبوب مادر آقای محمد کشمیری (متولد ۱۳۴۶ - اسیر در فرقه رجوی در البانی)

من منصوره محبوب مادر آقای محمد کشمیری هستم. پسرم پس از اخذ دیپلم به خدمت سربازی رفت، قبل از عملیات مرصاد (فروغ جاویدان) اسیر شد و تا یکسال و نیم بعد از اسارت برای ما نامه می داد. بعد از بازگشت اسرا به میهن، خبردار شدیم که سازمان مجاهدین خلق پسرم را فریب داده و جذب نموده است. سازمان به محمد گفته بود: "ما می خواهیم به ایران برویم و قطعاً پیروز خواهیم شد." آنان با این وعده فرزندم را به سمت خود کشیدند ولی بعد اجازه ی بازگشت فرزندم به ایران را ندادند.

سازمان گفته بود: "اگر به ایران برگردید شکنجه و اعدام خواهید شد و بهتر است با ما بمانید."

بعد از ۲۲ سال، من به همراه همسر و پسر دیگرمان به پادگان اشرف در عراق رفتیم و با آقا محمد ملاقات کردیم. مسئولان مجاهدین خلق در این ملاقات تلاش می کردند پسر دیگرم را فریب دهند که من ممانعت کردم. آن ها از ما پذیرایی کردند اما ما حتی غذایشان را هم نخوردیم. من به آن ها گفتم: "شما اجازه نمی دهید بچه ام به خانه اش بازگردد، شما مجاهد خلق نیستید شما دزد خلق هستید."

فرزندم تحت کنترل شدید مأموران سازمان با ما ملاقات می کرد. آقا محمد جرأت نمی کرد راحت با ما صحبت کند. فرزندم پیر و نحیف شده بود، دندان هایش را از دست داده بود و تکیده و لاغر بود به حدی که ابتدا پدر و برادرش او را نشناختند. از آن زمان به بعد، فرزندم هیچ تماسی با ما نگرفته و امکان ارتباط ما با او میسر نیست، فقط از طریق جداشدگان و انجمن نجات مطلع شده ایم که در مقر مجاهدین خلق در کشور آلبانی می باشد.

پیام خانم منصوره محبوب به فرزندش محمد کشمیری: "پسر عزیزم، من و پدرت خیلی پیر شده ایم و همچنان امید داریم که یک بار دیگر ترا ببینیم و در آغوش بگیریم. پدرت سکنه کرده و در گوشه ای نشسته و فقط نام ترا به زبان می آورد. من با تن بیمارم فقط آرزوی دیدار تو را دارم. خواهر و دو برادرت چشم انتظارت می باشند، فرزندان میترا و فرزند مصطفی سراغ تو را می گیرند و می گویند چرا دایی محمد (عمو محمد) از خارج بر نمی گردد. محمد عزیزم تا آخر عمر منتظرت هستم. آرزویم این است اگر یک روز به آخر عمرم مانده ترا ببینم یا صدایت را بشنوم یا لاقل دستخطی از تو به دستم برسد."



پسرم در فراقت اشک چشمم خشک شد.



انجمن نجات تهران - ۳ اردیبهشت ۱۳۹۸

قسمتی از مصاحبه با خانم اعظم السادات فدایی ابراهیمی مادر آقای مجید حاجی علیرضایی (اسیر در فرقه رجوی در آلبانی)

من اعظم السادات فدایی ابراهیمی مادر مجید حاجی علیرضایی هستم. فرزندم در رشته مهندسی مکانیک از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران در سال ۱۳۷۶ فارغ التحصیل گردید و قصد ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر را داشت. در سال ۱۳۸۰ به خدمت سربازی اعزام شد. دو ماه از دوره آموزشی سربازی را سپری کرده بود که دوستش با ما تماس گرفت و از غیبت مجید در پادگان خبر داد. خانواده از این خبر شوکه شدند و موضوع را پیگیری نمودند.

مجید با ما تماس گرفت و گفت که به قصد ادامه تحصیل از ایران خارج شده و در وان ترکیه است و خواست تا برایش دعا کنیم.

چند وقت یکبار افرادی با ما تماس می گرفتند و می گفتند که مجید مثلاً در فلان کشور است. دو سال بدین منوال سپری شد. در سال ۸۲ جانشندگان سازمان به ما اطلاع دادند که مجید در قرارگاه اشرف می باشد. ما برای دیدن

مجید فوراً به عراق و مقابل درب قرارگاه اشرف رفتیم. وقتی برای ملاقات مجید به قرارگاه اشرف مراجعه کردیم ما را خیلی معطل کردند. بعد از ساعت ها انتظار مجید آمد و دیدار کوتاهی انجام شد. مجید در فرصتی به من گفت که نمی تواند برگردد و اگر بخواهد این کار را بکند مجاهدین خلق او را خواهند کشت. مجید می گفت: "وقتی مرا به عراق آوردند گفتم اینجا کشور صدام حسین و دشمن ایران است، من اینجا چه می کنم؟" مأموران مجاهدین خلق مدام مجید را کنترل می کردند و سعی می کردند او با ما تنها نماند.

وقتی مجید به لیبرتی منتقل شد با ما تماس گرفت و گفت مامان توی تلگرام پیام می گذارم. پیام نوشتاری فرستاده شد و جواب دادم: "پسرم پیام صوتی بفرست. "پاسخ داد: "نمی شود" و به چت نوشتاری ادامه دادیم. ظاهراً مجید می خواست قرنیه چشمش را عمل کند و به پول احتیاج داشت. من برای کسی که آن طرف در حال چت بود نوشتم: "من این پول را می دهم ولی روزی که خواستی به بیمارستان عراق بروی من هم می آیم، هم ترا می بینم و هم هزینه بیمارستان را به طور کامل همان موقع پرداخت می کنم." جواب آمد: "نمی شود." بعد از آن تماس ما با مجید کلاً قطع شد و دیگر سازمان اجازه ی هیچ ارتباطی با او را نداد.

پیام خانم اعظم السادات فدایی ابراهیمی به فرزندش مجید حاجی علیرضایی: مجید جان قربانت بروم، عزیزم، هجده سال است که چشم انتظارت هستم، اشک چشمم خشک شده، یک شب راحت سر بر بالش نگذاشته ام. فرزندم با ما تماس بگیر، ما چشم انتظارت هستیم، جانمان را فدایت می کنیم، زندگی همه ی ما از هم پاشیده است. تو که خیلی مهربان بودی، تو که مدام حواست به مادرت بود، چرا تماس نمی گیری، هر وقت بیایی قدمت روی چشم های ماست. خواهرهایت ناراحت دوری تو هستند، بیا تا جانم را قربانت کنم، بس است چشم انتظاری، بس است.



نامه ی خانم زهرایی به فرزندش مصطفی قاعدی

(اسیر در فرقه رجوی)



انجمن نجات اراک - ۳ اردیبهشت ۱۳۹۸

سلام!

سال نو را به شما تبریک می گویم، امیدوارم حال شما خوب باشد. سال نو فرا رسید و من منتظر بودم فرزندم مصطفی یک تماسی با مادرش بگیرد. هر چه انتظار کشیدم خبری نشد. من مادر کلی برای فرزندم زحمت و سختی کشیدم و او را بزرگ کردم. توسط یک سری خدا شناس او را از من گرفتند و چندین سال است مرا در بی خبری و حسرت گذاشته اند.

خداوند از آن ها نگذرد. زمانی که در عراق بودی به امید این که تو را ببینم با مشکل مریضی که داشتم به عراق سفر می کردم، با کسانی در کنار زندان اشرف مواجه شدم که از انسانیت بویی نبرده بودند، هر چه به آن ها می گفتم فرزندم را می خواهم در جواب به من می گفتند شما فرزندى در اینجا ندارید و با دلی شکسته بر می گشتم.

آیا در زندان اشرف قانونی حاکم بود؟! الان هم شما را بردند کشور آلبانی و در آنجا هم یک زندان دیگری درست کردند. به چه دلیل در آن زندان ماندی و خودت را داری از بین می بری؟! تو حق داری آزاد زندگی کنی. هنوز هم دیر نشده تصمیم بگیر و خودت را نجات بده، من بی صبرانه منتظر تو هستم که تو را در آغوش بگیرم.

خیلی ها خودشان را نجات دادند و الان زندگی آزاد دارند مگر شما از آن ها چه کم دارید؟ تمام اهل فامیل سراغ شما را می گیرند و می گویند مصطفی کی می آید؟ من هم در جواب به آن ها می گویم می آید.

مصطفی فرزندم، من منتظر روزی هستم به من خبر بدهند که فرزندت خودش را نجات داده و آزاد زندگی می کند. به امید آن روز.

مادرت منتهی زهرایی



مدام خاطرات کوچکی و نوجوانی پسرم را مرور می کنم.



پورا احمد - انجمن نجات گیلان - ۴ اردیبهشت ۱۳۹۸

مادران؛ منتظران بدرود یافته - قسمت بیست و سوم

خیانت و جنایت رجوی در حق ملت ایران و اعضای اغفال شده اش گستره و پهنای زیادی دارد که زبان و قلم از بیان تمام عیار آن قاصر و ناتوان است. در این میان خانواده های اعضای گرفتار در فرقه بدنام رجوی خاصه مادران از قربانیان اصلی خباث رجوی ها محسوب می شوند که در این نوشتار به شرح زندگانی مادرانی پرداخته می شود که در اثر ناجوانمردی و ظلم و جور رجوی ها بی آن که عزیزان شان را در آغوش بکشند، ناکام و چشم انتظار دار فانی را وداع گفتند و به دیار اعلا شتافتند و به آرامش رسیدند.

متوفی: مرحومه مغفوره خانم فاطمه خدمت گزار (مادر قاسم نجف زاده از اعضای گرفتار در فرقه بدنام رجوی در آلبانی)

قاسم از اعضای اغفال شده قدیمی فرقه رجوی است که تمام عمر و جوانی اش را به پای افکار مکیاویلیستی و جاه طلبانه رجوی به بطالت گذرانده است.

دقیقاً به خاطر دارم که برای اولین بار ۳۰ سال قبل یعنی عید ۱۳۶۶ در یکی از پایگاه های رجوی که در کرکوک بود با وی دیدار داشتم و آشنا شدم. او تعریف می کرد که متعاقب شروع اعمال تروریستی رجوی در آغازین ده ی شصت

متواری و در به در شده و مابعد تحمل بسا شدايد بالاخره خودش را به كردستان و از آنجا به عراق رسانده است و با ترك خانه و خانواده خاصه مادرش، روانه ناكجا آباد گشته است.

مادر جون هر چند دردمند و چشم انتظار بودند وليكن از روحيه ي خيلى بالا برخوردار بودند و نسبت به رهايي دلبندهان بسيار اميدوار بودند و به مجرد ديدارمان بسيار شادمان شدند و گفتند: "به منزل خودتون خوش اومدين! واقعاً با ديدنتون خيلى خوشحال شدم خاصه كه همسرتون هم تشريف آوردند. الان مدتي است كه به درخواست و خواهش خودم از فرزندم آقا عسگر، منتظر اومدن تون بودم. حقيقت ده سال پيش كه نزدتون اومدم به خاطر بيماري سخت خصوصاً پا درد و كمر درد ديگه نتونستم دفترتون بيام و الان كه شما تشريف آوردين خيلى خيلى خوشحالم كردين. طوري كه احساس مي كنم فرزندم به عيادتم اومده. فقط مي خوام بدونم مي شه ان شاءالله روزي برسه كه قاسم هم پا توخونه ش بذاره تا من بتونم قبل از مرگم در آغوشش بگيرم و يك دل سير ببوسمش (توام با ناراحتي و گريه)"

آقا عسگر ضمن دلداري دادن و نوازش مادر گفتند: "با وجودي كه همه فرزندان مادر كم و بيش كنارش هستيم و بنا به وظيفه مون همه جوړه رسيدگي مي كنيم و خواهيم كرد و همزمان يك پرستار اختصاصي هم براشون گرفتيم وليكن مادر دلتنگي مي كنند و از بابت دوري و چشم انتظاري قاسم خيلى بي تابي مي كنند طوري كه اين اواخر مدام از من مي خواستند كه حتماً به منظور ديدار و گفتگو با شما به دفتر انجمن بروند يا اين كه از شما جهت ديدار به منزل مون دعوت كنيم كه خوشبختانه امروز منت گذاشتين و لطف كردين و به ملاقات مادر جون اومدين."

مادر جون ادامه صحبت آقا عسگر رو پي گرفتند و افزودند: "من براي بچه هام بميرم. همه جوړه به من رسيدگي مي كنند و مطلق احساس كمبود ندارم. به غير از دوري قاسم و چشم انتظاري كه دارم. آقاي پورا احمد مي دونم مادرتون هم خيلى چشم انتظاري كشيد و قبل از اين كه شما رو ببينند به رحمت خدا رفتند."

من مادر هستم و مي فهمم مادرها به واسطه اين كه جگرگوشه شون توسط رجوي به گروگان رفتن، چه غصه بزرگي تو دلشون هست و عذاب مي بينند. باور كنيد آقاي پورا احمد من اصلاً شب ها خواب ندارم تو رختخواب كه مي رم مدام تو فكر قاسم. مدام خاطرات كوچكي و نوجوانيش رو مرور مي كنم و با خود گريه مي كنم تا كه مقداري آروم مي گيرم و به خواب مي رم. الهي خدا از رجوي نگذره كه اين طوري داره عذاب مون مي ده. دنيا حساب و كتاب داره اين طوري كه نمي مونه و بايد حسابش رو پس بده و تاوان اين همه نامردى هاشو به جون بخره. من اهل نفرين كردن نيستم و مي سپرمش به خدا هرچه لايقش هست كف دستش بذاره. فقط دعا مي كنم تا قبل از

مرگم اگه فرزندمو ندیدم حداقل اجازه داشته باشه و بتونه یه تماس تلفنی با من بگیره و خوشحالم بکنه. همین رو از خدا می خوام و هیچ..."

مادر چون ما بعد دیدارمون امیدوارتر از قبل در انتظار تماس تلفنی دلبندهش قاسم بود و هر از گاهی ضمن برقراری تماس تلفنی با دفتر انجمن پیگیر وضعیت قاسم در اسارتگاه مانز آلبانی بود. به واسطه همین پیگیری ها من هم مصرانه با نوشتن نامه از مجامع بین المللی خاصه نخست وزیر آلبانی و دفتر کمیساریا با در اختیار گذاشتن شماره تماس منزل مادر چون استمداد طلبیدم و عاجزانه خواستم تا ولو یک بار هم که شده رجوی های سنگدل به قاسم عضو اسیرشان اجازه ی تماس تلفنی با مادرش را بدهند و قاسم بتواند مابعد سالیان دوری و بی خبری، مادر را از نگرانی درآورده و شادمان کند.

متأسفانه رجوی ها با وجود دخالت کمیساریا مبنی بر برقراری یک تماس تلفنی فی مابین مادر و فرزند، مانع از تحقق آرزوی مادر شدند طوری که درد انتظار و فراغ، مادر چون را از پای درآورد و بر اثر سکتة کامل دارفانی را وداع گفت و رخ در نقاب خاک کشید و بدین صورت لکه ی ننگ دیگری بر کارنامه ی قطور و سیاه رجوی افزود.



برادرم کمی با خودت فکر کن.



انجمن نجات اراک - ۷ اردیبهشت ۱۳۹۸

آقای علی قدس برادر **محمد رضا قدس** (اسیر در فرقه رجوی) در دفتر انجمن نجات استان حضور یافت. وی ضمن تبریک سال نو و آرزوی سلامتی، به امید روزی که برادرش از فرقه رجوی نجات یابد. انجمن نجات اوضاع فعلی فرقه در آلبانی را برای آقای قدس تشریح کرده و از آقای علی قدس درخواست شد که نامه ای برای برادرش محمد رضا قدس ارسال کند که ایشان استقبال کردند.

متن نامه:

سلام محمد رضا، سال نو را به شما تبریک می گویم. امیدوارم حال شما خوب باشد. برادرم چندین سال است خبری از شما ندارم. مادرم و تمام خانواده نگران شما هستند. زمانی که شما در عراق بودید من به امید دیدار شما به عراق سفر کردم و خیلی خوشحال بودم که بعد از چندین سال شما را خواهیم دید. در کنار پادگان اشرف چند روزی بودم هر چه از عناصر فرقه درخواست کردم حتی اگر شده دو دقیقه برادرم را ببینم متأسفانه این ها دل سنگی دارند و به من اعتنایی نکردند. مگر شما چه کمبودی داشتی که خودت را اسیر یک سری آدم های سنگ دل کردی. به چه دلیل خودت را از بین بردی و چندین سال ما را در حسرت گذاشتی. خبر داری مادرمان چقدر نگران شماست همیشه برای شما دعا می کند که هر چه زودتر به آغوش خانواده برگردی، همه ما منتظر شما هستیم، کمی با خودت فکر کن. واقعاً این همه سال به چی رسیدی؟ جز از بین بردن خود به نتیجه دیگری رسیدی؟! خیلی ها خودشان را نجات دادند و الآن دارند زندگی خودشان را می کنند. محمدرضا برادرم، خودت را از چاهی که در آن افتادی نجات بده. ما خانواده ات با آغوش باز از شما استقبال می کنیم. مادرت همچنان چشم انتظار شماست و می خواهد شما را در آغوش بگیرد. امیدوارم هر چه زودتر خودت را نجات دهی.

برادرت ... علی قدس

فراق فرزند و آلام سیل



انجمن نجات لرستان - ۹ اردیبهشت ۱۳۹۸

بار دیگر فرصتی دست داد تا سری بزنیم به مناطق سیل زده لرستان در بخش معمولان و دیداری تازه کنیم با خانواده ی **آقای علی عسگر جعفرپور** (اسیر فرقه رجوی) که ساکن روستای چم مورت از توابع معمولان هستند.

روز گذشته اعضای انجمن لرستان به اتفاق تصمیم گرفتیم تا به مناطق سیل زده سفر مجددی داشته باشیم تا از وضعیت پیشرفت کمک رسانی و بهبود وضعیت سیل زدگان اطلاع جدیدی حاصل کنیم، ساعاتی در کنارشان باشیم و در حد توان کمکی کرده باشیم.

از این رهگذر بر اساس وظیفه دیدار با خانواده جعفرپور را نیز در اولویت گذاشتیم و از میان راه های تخریب شده از سیل، دیوار های فروریخته و زمین های کشاورزی که بر اثر سیل همه به بستر رودخانه تبدیل شده بودند، و روستاهای تخریب شده، به سختی توانستیم روستای چم مورت را تشخیص بدهیم، نهایتاً با شک و تردید خود را به چم مورت رساندیم و سری به منزل جعفرپور زدیم.

طبق معمول این خانواده با اعضای انجمن آشنایی دیرینه و صمیمیت خاصی داشتند، مادر علی عسگر با پوشش زیبای محلی لری درب را به رویمان باز کرد و با لهجه شیرین لری ما را برادران خودش خطاب نمود و از ما دعوت

کرد تا به داخل خانه برویم. جویای وجود و احوالات دوست و یار دیرین انجمن، آقای مرادحسین جعفرپور شدیم که همسرش جواب داد: حاجی برای پیگیری خسارات ناشی از سیل به معمولان و خرم آباد رفته است. از بقیه برادران علی عسگر پرسیدیم، مادر علی عسگر جواب داد همانطور که شاهد هستید بعد از سیل اخیر و خرابی های ناشی از آن دیگر وقت تلاش و فعالیت و کوشش سخت مرادن و زنان اهل محل است که دوشادوش نیروهای جهادگر و امدادی که به کمک مردم منطقه آمده اند برای سر و سامان دادن و بهبود وضعیت زندگی از هیچ کوششی فروگذار ننماییم و فرزندان من هم از این جمله مردانند و در اینجا دقیقاً جای علی عسگر خالیست که اگر اینجا بود قطعاً از فعالین و تلاشگران اصلی بود.

البته؛ همانطور که مادر علی عسگر اشاره کرد ما خودمان هم که در این مسیر از خرم آباد تا معمولان گشتی زدیم و به مناطق سیل زده سرکشی کردیم و به نیروهای جهادی و امدادی، رانندگان کمپرسی ها و لودر و بلدوزرها که با تابلوهایی اعزامی از قزوین، البرز، اردبیل و اصفهان به سختی و جدیت تمام مشغول کار بودند سری زدیم و ضمن خسته نباشید به همه فعالین با آن ها واردگپ و گفت صمیمی شدیم و از تلاش های آنان تشکر و قدردانی نمودیم.

در حاشیه رودخانه شهر معمولان تمام خانه ها مملو از گل و لای بود که در نگاه اول با حالتی مایوسانه، غرق در نگرانی و ناامیدی شدیم که ای وای چند سال طول می کشد تا این مردم بتوانند به زندگی قبلی و آرامش خود بازگردند اما وقتی کمی جلوتر رفتیم و دسته های چند نفره از جوانان محلی که در جمع و ترکیب هموطنان عزیز که از شهرهایی از جمله مشهد و کرمان، اصفهان و تبریز و... شهرهای مختلف با لباس های متفاوت از لباس بسیج گرفته تا سپاهی، از طلبه های جوان گرفته تا ورزشکاران همه و همه با جدیت و روحیه بالا مشغول پاکسازی خانه های مردم بودند و به طور لحظه ای به مردم منطقه پیام امید و زندگی می دادند که با دیدن این صحنه روحیه ی ما نیز عوض شد.

برگردیم به موضوع خانواده جعفرپور، مادر علی عسگر مصرانه از ما دعوت می کرد تا برای نهار و چایی و پذیرایی ظهر آنجا بمانیم اما از آنجا که فرزندان همه مشغول کارهای مرتبط با سیل بودند، تنها به دقایقی بسنده کردیم که در کنار دو نفر دیگر از اعضای خانواده شان از جمله جوان خوش برخوردی که برادرزاده علی عسگر بود به گفتگویی خودمانی بپردازیم و مادر برای پسرش پیامی ارسال نماید که اینک از طریق این مطلب پیام این مادر مهربان را به فرزند عزیزش در چنگال رجوی می رسانیم.

مادر علی عسگر: سلام پسرم. از راه دور روی ماهت رو می بوسم و دوست دارم آنچنان در آغوشت بگیرم تا درد دوری و فراق تو و آلام سیل و رنج های سالیان را یکباره فراموش کنم.

امروز بیشتر از هر زمان دیگر به وجودت احتیاج دارم، وقتی می بینم فرزندانم یحیی و یعقوب و محمود با فرزندانمان همه در این بحران سیل با دلسوزی و غیرت و شجاعت در مقابل سیل ایستادند و خانه و زندگی خود و سایر اهل روستا و شهرمان را نجات دادند و وجود یک مرد، یک جوان در پیشبرد کارها نقش تعیین کننده ای دارد و اینجاست که آن شعر لری: بی برای کشته نه تش گوله هر برارت بمیره شمشیرت کوله. مصداق پیدا می کند.

بله علی عسگر عزیز؛ بسیار بسیار خوشحال و خوشبختم که هستی و هنوز امید دارم که به زودی برگردی و در جمع خانواده کانون آن را گرم و گرم تر کنی اما نبودنت به خصوص در این شرایط برای من و پدرت و خواهر و برادرانت خیلی خیلی محسوس است.

علی عسگر عزیزم خودت خوب می دانی که من و پدرت چندین بار به عراق آمدیم و تا جایی که حنجره مان توان داشت در مقابل پادگان اشرف نام تو را فریاد زدیم اما افسوس که رهبران ضد بشر این سازمان مانع از دیدار ما با شما شدند.

حال با امید زندگی می کنیم و امیدواریم شما هم مانند ما مشتاق دیدار باشی و تمام تلاش و توان و شجاعت و جسارت خودت را به کار بگیری و خودت را به آغوش خانواده برسانی تا در جمع سایر برادرانت برای کمک به خانواده و سایر همشهری های سیل زده نقشی اساسی و پشتیبان ایفا کنی.

با ثبت پیام مادر علی عسگر، تصمیم به خداحافظی گرفتیم غافل از این که اهل خانواده به آقای جعفرپور در خرم آباد اطلاع داده اند که اعضای انجمن اینجا هستند و او نیز طی تماس تلفنی بسیار مصرانه و جدی اصرار داشت که ناهار آنجا بمانیم تا ظهر خودش برمی گردد اما به دلیل ضیق وقت و قصد دیدار سایر خانواده ها و سیل زدگان نتوانستیم و در میان تعارفات و مهربانی ها از این خانواده خون گرم و مهمان نواز خداحافظی گرفتیم.

کار و کاریابی، ترفند پلید فرقه‌ی رجوی برای کارگران



انجمن نجات البرز - ۹ اردیبهشت ۱۳۹۸

در هفته‌ی مبارک کار و کارگر قرار داریم و فرقه رجوی که ید طولانی و سابقه ننگینی در فریب قشر کارگر دارد برای این که مورد سیل نهادهای حقوق کارگران قرار نگیرد با فرافکنی و دجالگری منحصر به فرد، شروع به پخش برنامه‌ها و سرودهایی در حمایت از حقوق کارگر نموده و این در حالی است که این فرقه مخرب از مقوله‌ی کار و کارگر به نفع منافع خود استفاده و بهتر است بگوییم سوءاستفاده کرده و با عنوان کاریابی در کشورهای غربی، افراد جوان و توانا را جهت عضوگیری در تشکیلات خود فریب و در نهایت جذب می‌نمود. از آنجا که کارگران شریف ترین طبقه اجتماع بوده و چرخش دست و بازوی آن‌ها باعث چرخش چرخه‌های زندگی جامعه و امتداد رگه‌های حیات در مجاری، هستی و دولت هاست و به دور از سیاست و برای رزق و روزی و ترقی دولت و ملت تلاش می‌کنند فرقه رجوی با یک بازی سیاسی پلید و ضد انسانی و لطمه زدن به دولت مخالفش، دست و بازوی آن‌ها را با اسارت ذهنی و عینی یعنی عقیم نمودن خلاقیت‌ها، شکسته و اهداف خود را محقق می‌سازد و نام مقدس مجاهد که می‌توان گفت مجاهدین واقعی و فی سبیل... کارگر بوده به یغما برده است.

هرگز فراموش نمی‌کنم که چگونه با موضوع کار همراه با تحصیل و پناهندگی در یک کشور توسعه یافته اروپایی و در طلایی ترین دوران زندگی ام مرا فریب و جذب خود کردند و با معرفی کشور عراق به عنوان سکوی پرتاب به کشور مورد نظر، من را سالیان سال حبس کردند و به جای کار، شبانه روز به صورت گروهی از من و دیگر افراد بیگاری می‌کشیدند. در ادبیات قرون وسطایی آن‌ها کار کردن بدون وقفه و بی استراحت یک ارزش محسوب می‌شد و کارها را به دو دسته سیاه و سفید تعریف و تقسیم می‌کردند و هرکسی که بدون چون و چرا و شبانه روز مشغول به کارهایی همچون خالی کردن سپتیک را شاخص قرار می‌دادند. البته؛ هیچ تشویقی در کار نبود بلکه باید از سبد طلبکاری هایمان از سازمان به سبد بدهکاری هایمان به رهبر فرقه بیافزاییم. این بود بهترین حقوق یک کارگر در قاموس و منطق رجوی ملعون و جالب این که باید در حین کار لحظاتی را که فکرت به خانواده و یا این که به استراحت می‌رفت را دستگیر و در جمع افراد به عنوان لحظات شیطنانی مطرح می‌کردیم. آری این نیز یکی دیگر از حقوق یک کارگر در فرقه تروریستی و ضد حقوق بشر رجوی است که امروزه و هر سال در روز جهانی کارگر ژست حامی کارگران را می‌گیرد و شعار سر می‌دهد. البته؛ گذشت زمان، این فرقه و برخورد آن‌ها با کارگر را رسوا نمود و این رسوایی توسط افراد جدانشده از این فرقه که با موضوع کار فریب خورده و جذب شده بودند انجام شده است.

بیژن



نامه اعتراضی خانواده های خوزستانی در

رابطه با تعطیلی دفتر رمسا در آلبانی



انجمن نجات خوزستان - ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۸

نامه اعتراضی خانواده های خوزستانی اعضای سازمان مجاهدین به کمیساریا ملل متحد در رابطه با تعطیلی دفتر رمسا در آلبانی

رئیس محترم کمیساریای ملل متحد در ژنو

احتراما شنیدن خبر تعطیلی رمسا (شعبه رسیدگی به امور پناهندگان در آلبانی) موجب نگرانی و تأسف عمیق ما گردید. به دنبال انتقال اعضای سازمان مجاهدین خلق از عراق به آلبانی بعد از سالیان عدم اطلاع از وضعیت وابستگان مان نوعی آرامش توأم با خوشحالی به ما دست داد که با توجه به تغییر شرایط و حضور عزیزانمان در یک کشور آزاد و تحت نظارت کمیساریای حقوق بشر این فرصت را خواهیم داشت که با آن ها تماس و دیدار داشته باشیم ولی متأسفانه به دلیل سیاست ها و عملکردهای عمیقاً ضد دمکراتیک رهبران مجاهدین خلق ما موفق به تماس و دیدار نشدیم و فضای اختناق و سرکوب و نقض گسترده حقوق بشر اعضا این بار در آلبانی و متأسفانه در حضور نمایندگان کمیساریا تکرار گردید. و نمایندگان رمسا تحت فشار رهبران این سازمان عملاً از انجام مبرم ترین وظیفه خود که حمایت از حقوق بشر اعضا و به خصوص جانشدگان از این سازمان است خودداری می کردند.

عالی جناب

متأسفانه تحت تأثیر همین فشارها اعضای رمسا مجبور به خروج از خاک آلبانی شده اند و هزاران عضو در کمپ مانز و ده ها عضو جدا شده را از بدبھی ترین امکانات زندگی و خدمات درمانی بی پناه به حال خود رها کرده اند. رهبران سازمان مجاهدین با اعمال فشار روی اعضا دو هدف را دنبال می کنند:

۱- اعضای جدا شده را تحت فشار قرار دهند که یا با پذیرش ریسک و مخاطرات به طور غیرقانونی خاک آلبانی را ترک نموده و یا مجدداً به داخل کمپ مجاهدین که سالیان در آنجا از حق آزادی بیان و انتخاب محروم بوده اند برگردند.

۲- با ایجاد فضای یأس و ناامیدی در میان اعضای مستقر در کمپ مانز که با رفتن رمسا در صورت جدایی هیچ گونه حامی و نهاد قانونی برای حمایت و پشتیبانی ندارند ضمن از بین بردن هرگونه انگیزه درخواست جدایی آن ها را ناگزیر به تن دادن به شرایط موجود نمایند.

ما خانواده های خوزستانی اعضای مجاهدین خلق ضمن محکوم کردن این اقدام ضدانسانی که به منظور اعمال فشار و نقض اولیه ترین حقوق پناهجویان و حقوق بشر مندرج در منشور سازمان ملل صورت گرفته و وابستگان ما را با مشکلات زیادی مواجه ساخته از شخص شما خواستار رسیدگی به این وضعیت و بازگشت به کار رمسا در آلبانی هستیم ...

رونوشت:

نخست وزیر آلبانی
جناب ادی راما



به این امید زنده ایم که یک روز مرتضی زنگ در را به صدا در بیاورد.

انجمن نجات زنجان - ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۸

اعضای انجمن نجات در روستای دره سچین شهرستان ابهر استان زنجان به دیدار پدر و مادر چشم انتظاری رفتند که انتظار و فراق فرزندشان مرتضی قدیمی عضو اسیر ذهنی باند رجوی، جسمشان را خمیده و چشمانشان را کم سو کرده است. به محض ورود اعضای انجمن نجات به منزل، اشک شوق در چشمانشان حلقه بست و از حضور اعضا ابراز خرسندی کردند.



پدر مرتضی که کمی کسالت داشت اظهار داشت که می ترسم دیگر فرصتی پیش نیاید تا مرتضی را یک بار دیگر ببینم و مادر چشم انتظار نیز تأکید داشت که فقط به امید آن زنده ایم که یک روز مرتضی زنگ در را به صدا در آورده و وارد خانه شود. به امید خدا و همت و عزم خانواده ها و جدانشدگان آن روز دیر نخواهد بود.



دروغ گویی در ذات فرقه رجوی است

بخشعلی علیزاده - انجمن نجات تهران - ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۸

با سلام خدمت دوستان و علاقمندان

داشتم به برخی موضوعات سال های گذشته نگاه می کردم. چشمم به کتابی کوچک افتاد. از این بابت که قطرش کم و عرضش باریک و می شد سریع مروری به آن کرد.



اسم کتاب بود: "بخوان برای ایران بخوان"

کتاب گردآوری شده توسط ایرانیان کالیفرنیا بود و در سال ۱۳۷۵ منتشر شده بود.

موضوع کتاب در رابطه با آقای مهندس "محمود ملک افضلی" پسر مرضیه "اشرف السادات مرتضایی (مرضیه)" خواننده ایرانی بود که از آمریکا به انگلیس برای دیدن کنسرت مادرش رفته بود. داستان از این قرار بود که آقای مهندس "محمود ملک افضلی" پسر مرضیه به خاطر حضور مادرش در یکی از گردهمایی های فرقه رجوی در "ارلزکورت لندن" در سال ۱۳۷۵ برای دیدن مادرش به لندن رفته بود که در سالن محل کنسرت توسط افراد فرقه کتک خورده و به شدت آسیب دیده بود و پلیس لندن هم بر حسب معمول پلیس های اروپا در دعوای خارجیان دخالت نمی کنند این ماجرا در ژوئن سال ۱۹۹۶ در سالن معروف المپیا در ارلزکورت لندن اتفاق افتاد و منجر به کتک



تصویر آقای محمود ملک افضلی (پسر خانم مرضیه) ده روز پس

از ضرب و شتم وی در ارلزکورت لندن توسط مجاهدین خلق!!

خوردن آقای مهندس محمود ملک افضلی گشت. با نحوه ی کتک خوردن این آقا کاری ندارم هر چند که وقتی

ماجرای را از روی کتاب خواندم خیلی ناراحت شدم و دیدم که چقدر با چیزی که در سازمان آن زمان شنیده بودیم فرق می کرد. ولی مهم برایم همان قسمت است که در سازمان به ما گفته شده بود.

در آن زمان بر اثر تبلیغاتی که فرقه انجام می داد هوای دیگری در مناسبات حاکم بود و به خاطر این که فردی مثل مرضیه به فرقه پیوسته بود یک تعادل قوایی حاکم شده بود که در مجموع به نفع فرقه بود. تا این که روزی به ما گفته شد که مرضیه در ارلزکورت لندن همزمان با حضور مریم رجوی کنسرت دارد. البته که یک کار هماهنگ شده بود تا با استفاده از نام مرضیه، اسم مریم رجوی را هم بالا ببرند و بگویند که رئیس جمهور برگزیده مقاومت هم در این کنسرت شرکت داشت.

آن زمان بعد از چند روز که گویا خبری در بیرون سازمان پا در آورده بود و النهایه به داخل سازمان هم کشیده شد به گوشمان رسید حاکی از این که در جریان ارلزکورت فردی مدعی شده بود که پسر مرضیه است و گویا دروغ گفته و وی یک خراب کار از آب درآمده که توسط وزارت اطلاعات ایران فرستاده شده بود و قصد خراب کردن برنامه را داشته که موفق به این خرابکاری نشده و توسط مأمورین پلیس لندن دستگیر و به بیرون سالن رانده شده بود.

دیگر آن زمان به ما گفته نشد که واقعاً این فرد پسر مرضیه بوده و به شدت توسط همراهان مریم رجوی کتک زده شده است و پلیس لندن در کار نبود و اگر هم پلیسی بود وارد ماجرا نشده بود.

راستش وقتی داشتم این کتاب را می خواندم از دیدن عکس های این آقا خیلی ناراحت شدم. کسی که دوست دارد مادرش را ببیند باید کتک بخورد و مصدوم گردد. البته الآن هر چه از منجلاب فرقه رجوی فاصله می گیریم، می بینیم که هر چه آن زمان به ما گفته بودند تماماً دروغ بود.

اکنون مرضیه مرده و رفته است ولی اشتباهی که او در ملحق شدنش به فرقه رجوی مرتکب شد باعث شد که خودش و خانواده اش آسیب ببیند. کما این که هر کدام از کسانی که به فرقه پیوسته بودند خودشان و خانواده هایشان دچار آسیب های جدی شدند و هنوز که هنوز است این آسیب ها خوب نشده و بعضاً ماندگار هستند.

اما آنچه مسلم و قطعی است این که به مرور زمان دروغ هایی از طرف سازمان علنی شده و خواهد شد که مغزمان سوت خواهد کشید و در قدم اول این ما خواهیم بود که ناباور بوده و فکر خواهیم کرد که یا خواب می بینیم یا این که باید دروغ های سازمان که به خوردمان داده بودند را باور کنیم یا این که به خودمان بقبولانیم که عمری سرمان شیره مالیده اند و هر چه گفته اند و غیر واقعی دروغ بوده است.

پسرم خودت را نجات بده و با فرقه همکاری نکن



انجمن نجات تهران - ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۸

قسمتی از مصاحبه با خانم مهین توکلی مادر احمد عبدی (متولد ۱۳۴۰ - اسیر در فرقه رجوی در آلبانی)

من مهین توکلی مادر احمد عبدی هستم. احمد در سال ۱۳۵۹ از طریق واحد بسیج شهید چمران به جبهه اعزام گردید و بعد از دو ماه به اسارت نیروهای عراقی درآمد. بعد از اسارت، احمد با خانواده مکاتبه می کرد و عکس می فرستاد و تا سال ۱۳۶۷ ارتباط مکاتبه ای برقرار بود. اما بعد از آن کاملاً از احمد بی خبر بودیم. این بی خبری موجب شد که خانواده با ملل متحد و مراجع بین المللی مکاتبه نمایند. سال ۱۳۸۰ از طریق جداشدگان و انجمن نجات مطلع شدیم که احمد در پادگان اشرف می باشد.

سال ۱۳۸۲ برای ملاقات با احمد به عراق رفتیم و به پادگان اشرف مراجعه کردیم. ملاقات با احمد تحت کنترل شدید مسئولین فرقه رجوی انجام شد به حدی که اجازه ی دیده بوسی با احمد به من داده نشد ولی پدرش با اصرار توانست احمد را در آغوش بگیرد و او را ببوسد. مأموران فرقه هدایایی که ما برای احمد برده بودیم را خودشان از ما

تحويل گرفتند و بردند. از آن زمان تاکنون ارتباط ما با فرزندمان کاملاً قطع شده است. پدر احمد در فراق فرزند و چشم انتظار وی، فوت نمود. تنها آرزوی پدر احمد، ملاقات با فرزندش و رهایی او از اسارت فرقه رجوی بود.

پیام خانم توکلی به فرزندش آقای احمد عبدی: "احمد جان، قربانت بروم. ما خیلی دوستت داریم. همه منتظرت هستیم. یادت می آید که حتی حیوانات را تیمار داری می کردی و دوستشان داشتی. چرا به فکر ما نیستی و یاد ما نمی کنی؟ مطمئن باش اگر بازگردی از همه نظر به لحاظ مادی و معنوی ترا تأمین خواهیم کرد. خود را نجات بده و با فرقه همکاری نکن. تو بهترین فرزند من بودی. چشم انتظار بازگشت تو هستیم. بچه های نادره و عباس چشم به راه تو می باشند. فرزندم بازگرد، قدمت روی چشم همه ما جای دارد."



مادر در فراق فرزند چشم از جهان فرو بست.



انجمن نجات تهران - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۸

قسمتی از مصاحبه با خانم زلیخا پرورش خواهر فریدون پرورش (متولد ۱۳۴۴ تهران - اسیر در فرقه رجوی در آلبانی)

من زلیخا پرورش خواهر فریدون پرورش هستم. برادرم زود ازدواج کرده و دارای دو فرزند دختر بود که به خدمت سربازی اعزام شد. یک ماه از اضافه خدمت سربازی زمان جنگ ایشان مانده بود که به اسارت نیروهای عراقی درآمد. دو سال بعد از اسارت ایشان نامه ای به دست ما رسید که نوشته بود: "من حالم خوب است و حرم امام حسین را هم زیارت کرده ام." از آن زمان ما فهمیدیم که برادرم در سلامت می باشد.

سال ها بعد فریدون با همسرش تماس تلفنی می گیرد و می گوید: "به برادر بزرگم ابوالفضل بگویید به ترکیه بیاید تا با هم ملاقات کنیم." برادرم نتوانست به ترکیه برود.

فریدون در تماس تلفنی بعدی از همسرش خواست تا با بچه هایش پیش او برود. همسرش با اطلاعاتی که از نحوه فعالیت مجاهدین خلق به دست آورده بود از رفتن خودداری کرد. هنگام آزادی اسرا، چشم انتظار آمدن برادرم بودیم ولی او جزء اسرای بازگشتی نبود. در سال ۱۳۸۱ برای اولین بار برادرم را در تلویزیون مجاهدین خلق دیدیم. چون برادرم نوازنده ی آکاردئون و سازهای دیگر می باشد در برنامه های هنری سیمای سازمان او را می دیدیم.

سال ۱۳۸۲ برای دیدن فریدون به عراق رفتیم و تنها یک ملاقات ربع ساعتی با او داشتیم. پس از آن بارها برای دیدن فریدون به عراق رفتیم ولی مأموران فرقه مانع ملاقات ما شدند. تا زمانی که فرقه در اشرف بود برادرم را در برنامه های هنری سیمای سازمان می دیدیم. بعد از رفتن مجاهدین خلق از عراق دیگر هیچ خبری از برادرم نداریم. مادرم سال ها چشم انتظار برادرم بود و در فراقش ترانه ترکی می خواند و برای بازگشت فریدون نذرهای می کرد. عاقبت مادرم در فراق فرزندش، چشم از جهان فرو بست.

پیام خانم زلیخا پرورش به برادرش آقای فریدون پرورش: "فریدون عزیزم، ما ترا دوست داریم. برگرد بیا. ما از چشم انتظاری خسته شدیم. دوست داریم پیش ما باشی. دخترهایت ازدواج کرده اند و چهار تا نوه داری. نوه هایت مشتاق دیدن پدر بزرگشان می باشند. شرایط زندگی برای شما در کنار خانواده در ایران فراهم می باشد. بازگرد و ما را از چشم انتظاری نجات بده.



فریده پرورش: "به عنوان یک خواهر دردمند و یک خانواده درد کشیده از تمام نهادهای حقوق بشری مسؤول برای آزادی برادرم فریدون پرورش از دست فرقه ی رجوی درخواست کمک دارم و تا جان دارم برای رهایی برادرم تلاش خواهم کرد."

خوشحالی فرقه رجوی از تصمیم ضد ایرانی ترامپ



انجمن نجات فارس - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۸

هر تصمیمی از سوی امریکا که فشار اقتصادی و به دنبال آن فشارهای روحی روانی را بر مردم ایران بیشتر کند، با استقبال زیاد از سوی دشمنان مردم ایران رو به رو خواهد شد! اکنون فرقه مجاهدین با کوششی خستگی ناپذیر، خودش را در کنار اصلی ترین دشمنان مردم ایران یعنی رژیم صهیونیستی و سعودی ها قرار داده است! بعد از اعلان امریکا مبنی بر این که معافیت های خرید نفت از ایران که به چند کشور داده شده را تمدید نمی کند و به دنبال آنست که صادرات نفت ایران را به صفر برساند،

موجی از خوشحالی و تبریک را برای دار و دسته فرقه رجوی به همراه داشت و آن ها برای هزارمین بار در تحلیل هایشان به این نتیجه رسیدند که روزهای آخر رژیم نزدیک شده است و خلاصه بایستی که چمدان ها را ببندیم و به سوی تهران و به دست گرفتن قدرت در ایران، روانه شویم!

مجاهدین که دیگر حتی شرم و خجالتی از این که آن ها در کنار اصلی ترین دشمنان مردم ایران دیده شوند، ندارند و به قول معروف اسلحه را از رو بسته اند، نه تنها از تحت فشار قرار گرفتن مردم ایران ناراحت نمی شوند که بسیار خوشحال می شوند! اما دیگر برای کسانی که سال های سال است اخبار را به طور عام و حرکات فرقه رجوی را به طور خاص دنبال کرده اند کاملاً روشن است که تمام جنگولک بازی های سران این فرقه برای اینست که بتوانند نیروهای خسته و فرسوده خود را چند صباحی بیشتر در مقر خود نگاه دارند تا از آن ها در راستای رسیدن به اهداف خود بهره برداری نمایند! بهترین خبر و ایده آل ترین وضعیت برای فرقه رجوی اینست که به دنبال تحریم های روزانه امریکا و در تنگنا قرار گرفتن ایران، درگیری نظامی بین نظامیان ایرانی و امریکایی صورت گیرد! فراموش

نکرده و نخواهیم کرد که رجوی در تحلیل هایش همیشه می گفت که بهترین حالت برای ما اینست که منطقه، همانند بشکه ای پر از باروت شود و با کوچک ترین جرقه ای شعله ور شود. او بقای خودش را در جنگ می دید علی رغم این که همیشه در شعارهایش و در سخنرانی هایش این گونه وانمود می نمود که طرفدار صلح است! آن ها با صرفه هزینه های بسیار زیاد و البته با به جان خریدن خفت اجیر بودن توسط امریکا و رژیم صهیونیستی، تلاش کردند که صورت مسأله دشمن اصلی در منطقه را از رژیم کودک کش صهیونیستی به ایران تغییر دهند! آن ها دقیقاً برگ امریکا را در پیشبرد اهدافش در منطقه بازی کردند! موج ایران هراسی که به راه افتاد، باعث شد که امریکایی ها میلیاردها دلار سلاح و انواع و اقسام بمب ها را وارد منطقه کنند و به کشورهای عربی که از فقر عقل، شعور و درایت به شدت رنج می بردند، بفروشند! با ترساندن عرب ها از ایران، رابطه شان را با اسرائیل بهبود بخشیدند و به جای آن تلاش کردند که ناتوی عربی برای مقابله با ایران به راه اندازند!

زمانی که ترامپ از قرارداد برجام که مورد تأیید شورای امنیت سازمان ملل هم بود خارج شد، معقول ترین واکنشی که به ذهن می زد این بود که ایران هم به دنبال تصمیم امریکا، از برجام خارج خواهد شد. اما ایران بر سر قرارش با قدرت های جهان ماند و به گواه آژانس انرژی هسته ای، به تمام تعهداتش در این رابطه عمل کرد. ترامپ هم برای این که دیگر کشورهای اروپایی را به دنبال خودش بکشانند، فشارهای تحریم را به ایران بیشتر و بیشتر می کند تا ایران هم این قرارداد بین المللی خارج شود و دیگر شکافی بین امریکا و اروپا در رابطه با ایران وجود نداشته باشد! اما دولتمردان ایران با اتخاذ تصمیمی درست و منطقی، به تعهداتشان عمل می کنند تا هر چه بیشتر یاغی گری ترامپ در عرصه سیاسی و بین المللی به اثبات برسد!

آنچه مسلم است اینست که این روزها هم می گذرند! ملت ایران روزهای سخت زیاد دیده اند! گذشت زمان، ماهیت ضد مردمی فرقه رجوی را بیشتر و بیشتر هویدا می کند! مسئولین فرقه رجوی حتی به اندازه بچه شاه هم عقل و شعور ندارند که لااقل و برای حفظ ظاهر هم که شده، از حمله نظامی علیه ایران ابراز ناراحتی کنند. آن ها علناً به جناح منفور و جنگ طلب امریکا، پول می دهند که شرایط را به سوی جنگ با ایران بکشانند. برای هر نیم ساعت سخنرانی بولتون و کوبیدن وی بر طبل جنگ با ایران، هزاران دلار پول به او پرداخت می کنند! هرچند که قاعدتاً مسئولین امریکایی بایستی از حمله به افغانستان و عراق به اندازه کافی درس گرفته باشند. با این توضیح که نه جغرافیا و موقعیت استراتژیکی ایران با آن ها کشورها قابل قیاس است، نه نفوذ ایران در منطقه با آن کشورها همخوانی دارد و نه مردم ایران مانند مردم آن کشورها هستند.

الف عباسی

شریف واقفی، قربانی ایدئولوژی انحرافی



انجمن نجات سیستان و بلوچستان - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۸

در حالی که پایه گذاران تشکیلات مجاهدین، سعی در ایجاد مشی مبارزاتی اسلامی اما با متد مسلحانه و غربی در این تشکیلات داشتند، اما بعد از همکاری های مسعود رجوی با ساواک در جریان دستگیری و اعدام مؤسسين مجاهدین، در سال ۱۳۵۴ سرکردگی این تشکیلات به افرادی قدرت طلب و التقاطی مانند تقی شهرام رسید.

تقی شهرام، که ابدأ مشی اسلامی را راهکار مبارزه با رژیم پهلوی نمی دانست، ایدئولوژی مارکسیستی را با پوشش اسلامی به هواداران خود و تشکیلات تزریق کرد. این مسأله باعث شکاف در نفرات رده بالای مجاهدین شد. شریف واقفی از جمله کسانی بود که با رخنه مارکسیست در تشکیلات مخالف بود و حتی از ادامه همکاری با تقی شهرام منصرف شد و در صدد تأسیس شاخه اسلامی مجاهدین و عضوگیری از بین افراد معتقد بود. اما همسرش لیلا زمردیان که ساده لوحانه و البته به زعم خودش در راه مبارزه علیه رژیم پهلوی، تصمیم مجید شریف واقفی برای ایجاد شاخه اسلامی را به تقی شهرام گزارش داد.



سرکرده ی مجاهدین، جدایی شریف واقفی را به سبب ایجاد شبهه در دیگر اعضای رده بالا و حتی سمپات های تشکیلات می دانست. لذا با وعده های مختلف، جلسات توجیهی و حتی تهدید سعی در منصرف نمودن شریف واقفی کرد. اما نتوانست او را از تصمیمش برای جدایی از تشکیلات منحرف شده ی خود منصرف کند.

تقی شهرام در نهایت تصمیم به حذف شریف واقفی از طریق ترور گرفت. او مجید افراخته و محسن سید خاموشی را که از اعضای نزدیک به خودش بودند را به بهانه تمایل به جذب در شاخه اسلامی مجاهدین به ملاقات با شریف واقفی فرستاد. در ساعت ۴ عصر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ و در محل ملاقات انجام گرفته، شریف واقفی توسط مزدوران تقی شهرام ترور و جسد سوزانده شده اش در خارج از شهر تهران انداخته شد.

پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، دانشگاه آریامهر تهران که محل تحصیل شریف واقفی در رشته برق بود، به نام وی نام گذاری شد.

حذف منتقدین و برخورد فرقه ای با آنان هنوز هم با روش های متحجرانه تر ادامه دارد. چرا که مسعود رجوی سرکرده ی فعلی مجاهدین به مراتب خشونت گراتر و انتقاد ناپذیرتر از تقی شهرام است. سرکرده ی فرقه رجوی با یادبود سالگرد ترور شریف واقفی، سعی در فریب اذهان نسبت به ماجرای ترور او توسط همفکران و هم کیشان مارکسیستش دارد.

**آشنایی با مجاهد شهید مهندس سید مجید شریف واقفی
(شهیدی که دانشگاه شریف به نام اوست!)**


حتما تاکنون نام دانشگاه صنعتی شریف، خیابان شریف واقفی را شنیده اید. خیابانی که به نام مهندس شهید مبارز انقلابی سید مجید شریف واقفی مزین شده است. مهندس مجید شریف واقفی، یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق بود که توسط دیگر اعضای سازمان به خاطر تعلقات اسلحه اش به شهادت رسید. بعد از انقلاب اسلحه دانشگاه آریامهر تهران به نام او (دانشگاه صنعتی شریف) نامگذاری شد و یادو خاطره او در دل دانشجویان انقلابی همیشه باقی خواهد ماند.

در اواخر مهرماه سال ۱۳۲۷ شمسی خداوند چهارمین فرزند را به سید حبیب اله شریف واقفی بودعطا فرمود که به پیشنهاد مادرش (بانو بتول اشرف واقفی) باتوجه به خوابی که پیش از تولد او دیده بود نامش را مجید نهادند.

خانواده او اصالتاً نطنزی هستند.

اجرای طرح ترور شریف واقفی در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴، در خیابان ادیب الممالک (واقع در خیابان ری) تهران با شلیک کلوله ای از جلو به صورت او و به پشت سر وی اتفاق افتاد.

آخرین برگیهای دفتر زندگی آن شهید با پایبندی اش به اسلام و مرگ در راه آرمان دین مزین است و تقدیر چنین است که مسیر تکاملی او در راه دین، منجر به شهادت در راه باشد. از ارزشهای دینی خواهد.



جسد وی را با اتومبیل به بیابان های اطراف مسگرآباد برده و محسن خاموشی شکم جسد را با کلرات و شکر پر کرده و آن را می سوزانند و سپس برای عدم شناسایی، بقایای جسد را قطعه قطعه کرده در چند جا دفن کردند.

روابط عمومی شهرداری عظیم - NATANZIR



WWW.NEJATNGO.ORG
E.MAIL:info@nejatngo.org